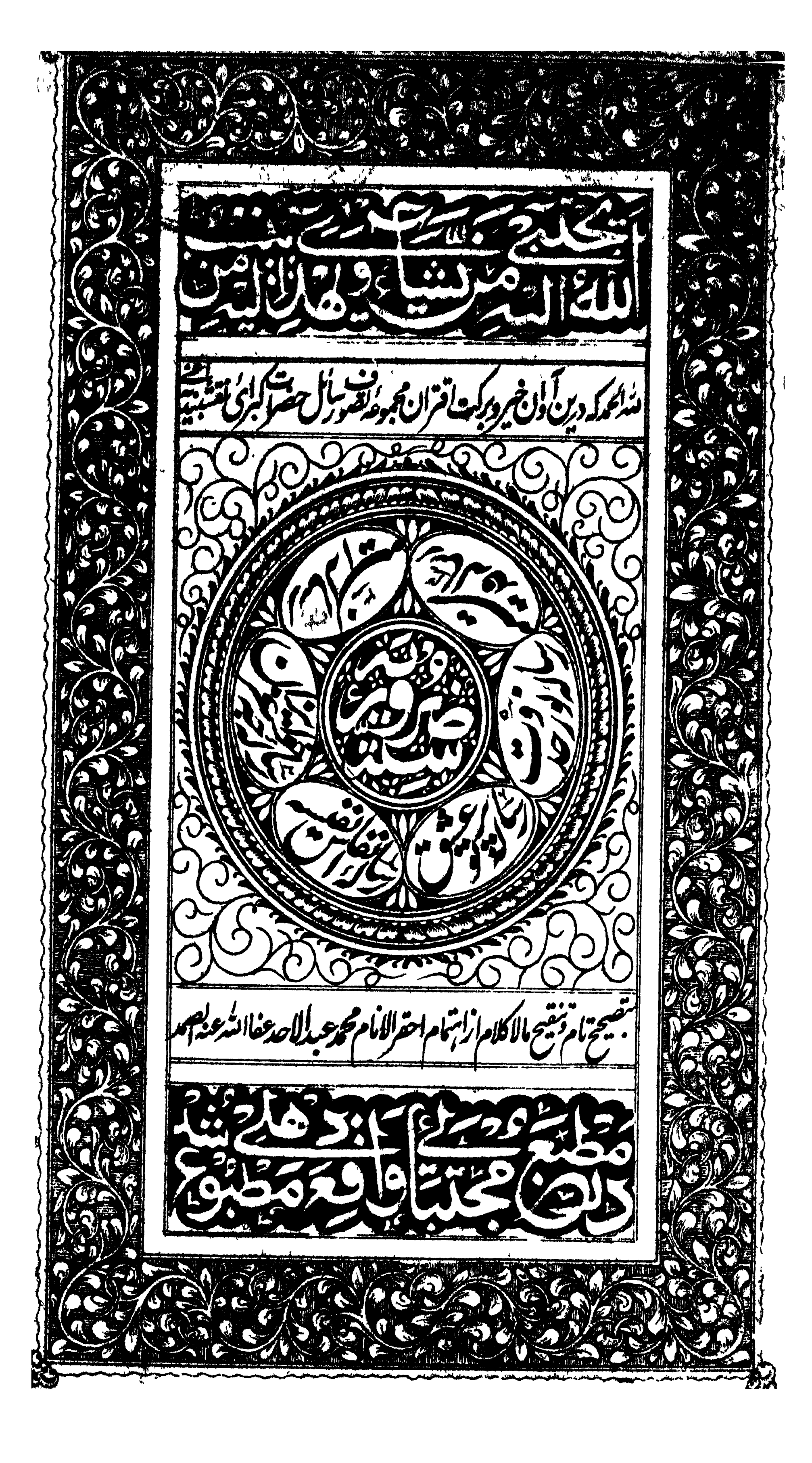
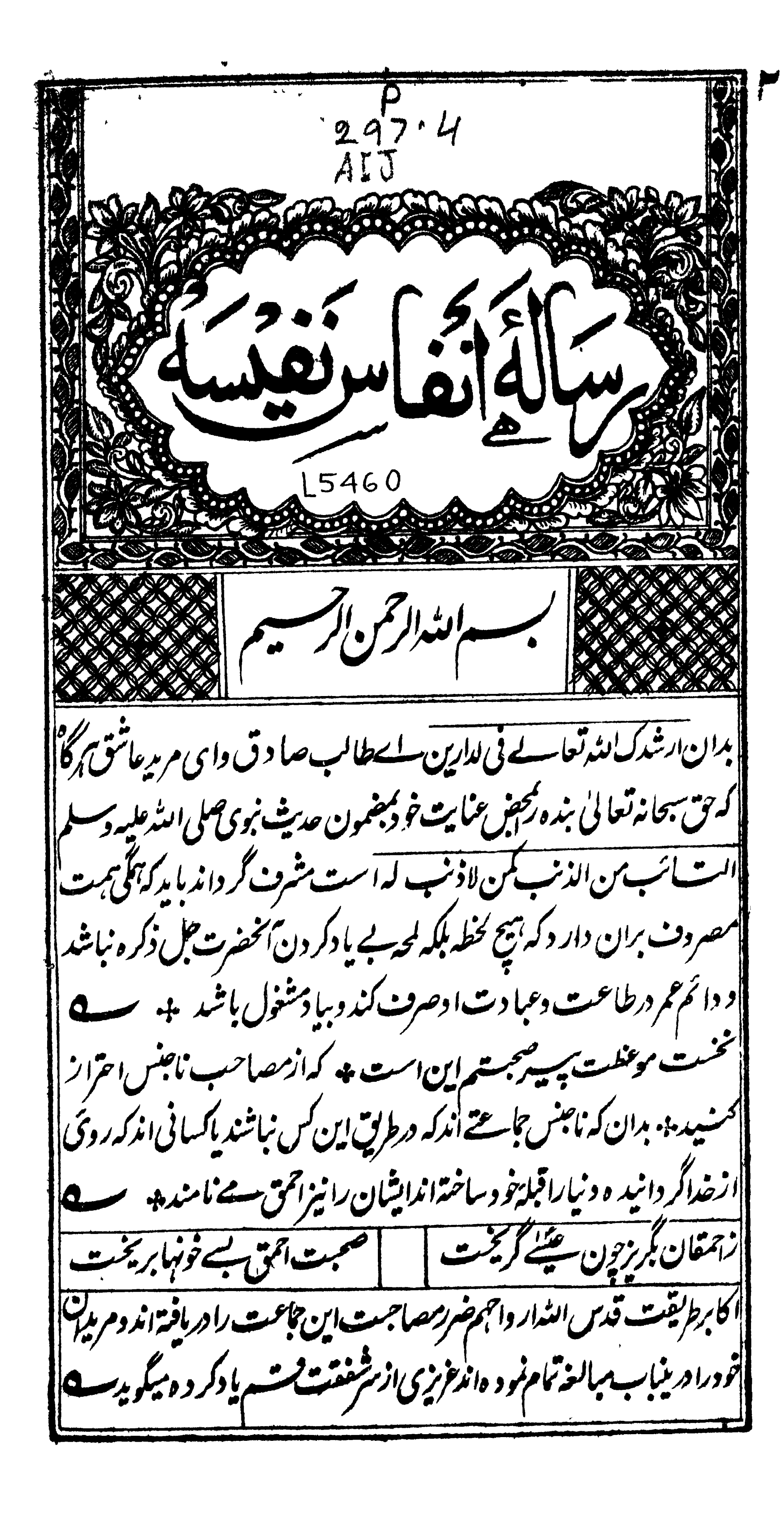

اللہ یجتبی الیہ من یشاء ویہدی الیہ من ینیب
للہ الحمد کہ دریں آوان خیر و برکت اقتران مجموعہ رسائل تصوف حضرات اکابر نقشبندیہ
بتصحیح تام و تنقیح ما لا کلام از اہتمام احقر الانام محمد عبد الاحد عفا اللہ عنہ الصمد
در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

ای بذات پاک الله الصمد * به بود مار بدی از یار بد * مار بد جان میستاند از سلیم *
یار بد آرد سوی نار جحیم * عزیزی دیگر فرماید ع بگریز از ایشان اگرچه باشند خویشان
بیت بر رخ هر کس نبود داغ غلامی ز دوست * گر پدر من بود دشمن و اغیارم دوست
چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت بجماعت باید گذارد که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار کرده اند که ان
فی الجماعة رحمة بیت تا درست آنکه مرد تنها رود * لطف حق افگند بر وی پرتو *
چون نماز خفتن را بجماعت ادا کند بخانه باید متوجه قبله نشیند تا زمانیکه خواب غلبه کند آنگاه سه
نوبت کلمهٔ شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل اعوذ برب الفلق و سه بار قل
اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدمد و بر اعضای خود بمالد و ثواب آن را
با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشد تا بسبب آن آسایش بر ایشان میسر حق سبحانه تعالی
بر و بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می فرموده اند ارحم ترحم
بیت خدا را بر آن بنده بخشایش است * که خلق از وجودش در آسایش است * بعد
از آن رو بطرف قبله بدست راست بخواب رود و هرگاه که از خواب بیدار گردد کلمهٔ
سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن هر عضو سه بار القادر
گوید یا دعاهائیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو گذارد بعد از آن ملاحظهٔ اوقات
گذشتهٔ خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آن را بجا آورد و آنچه از سر غفلت و بیکاری
گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت بحضرت حق سبحانه و تعالی بکند تا توفیق
شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و این
کلمهٔ بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشوع هر چه تمام تر بگوید خداوندا بحضرت تو بازگشتم





# رسالۂ انفاس نفیسہ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدان ارشدک اللہ تعالے فی الدارین اے طالب صادق وای مرید عاشق ہرگاہ که حق سبحانہ تعالیٰ بندہ رابمحض عنایت خود بمضمون حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لاذنب لہ است مشرف گرداند باید کہ ہمگی ہمت مصروف بران دارد کہ ہیچ لحظہ بلکہ لمحہ بے یاد کردن آنحضرت جل ذکرہ نباشد ودائم عمر در طاعت وعبادت او صرف کند وبیاد مشغول باشد +

نخست موعظت پیر صحبتم این است + کہ از مصاحب ناجنس احتراز کنید +: بدان کہ ناجنس جماعتے اند کہ در طریق این کس نباشند یا کسانی اند کہ روی از خدا گردانیدہ دنیا را قبلۂ خود ساختہ اند ایشان را نیز احمق مے نامند +

| زاحمقان بگریز چون عیسےٰ گریخت | صحبت احمق بسے خونہا بریخت |
|---|---|

اکابر طریقت قدس اللہ اسرارہم ضرر مصاحبت این جماعت را دریافتہ اند ومریدان خود را درینباب مبالغہ تمام نمودہ اند عزیزی از سر شفقت قسم یاد کردہ میگوید

آنست که ادای نماز طاق واقع شود چرا که الله تعالی سبحانه فرد است و در کلام مجید
آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیة الکرسی و آمن الرسول
بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب ما یقربنا الیک
اللهم انصر من نصر الدین وانصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل من خذل الدین واخذل
من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة فی الغربة ومن المذلة عند الشیب و من الشقاوة
عند الخاتمة ومن الفضیحة یوم القیمة اللهم زین ظواهرنا بخدمتک و بواطننا بمحبتک وقلوبنا
بمعرفتک و ارواحنا بمشاهدتک واسرارنا بمعاینة جناب قدسک اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد من خلقک طرفة
عین ولا اقل من ذلک و کن لنا ولیا وناصرا وحافظا وعونا ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا
ومویدا اللهم ربنا آتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل مؤمن ومومنة فی الدارین حسنة یا
واسع المغفرة اللهم ارنا الاشیاء کما هی اللهم سهل علینا بجودک ویسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین
ویا ارحم الراحمین اللهم تب علینا حتی نتوب الیک واعصمنا حتی لا نعود وحبب الینا الطاعات
وکره الینا الخطیئات بفضلک وکرمک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه
اجمعین و ثواب این سیزده رکعت نماز را بارواح جمیع اولیا و پدران و مادران خود و جمیع
امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشد تا حق سبحانه وتعالی عوض هر یک رکعت نماز
ثواب ده رکعت نماز دهد **نظم** گر یک بدهے تو ده دهندت * گر شام دهی پگه دهندت
هر ده بده بیا دمولا * تا بر در دوست ره دهندت * بلکه عوض هر یک مقصد بدهد و اگر خواهد
بیحساب بدهد همچنان که حق سبحانه وتعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم و این
ثوابها را نیز در راه رضاے خدای تعالے بارواح آن جماعت بخشد و از فضل حق
سبحانه تعالے و از درهای رحمت او طلب عنایت و رحمت کند بلکه از وجز او را نه طلبد

از هر بدی و تقصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ یک بار
این را نیز بگوید ابیات چون بدرگاه تو خود را در پناه آورده ام + یا اله العالمین
بار گناه آورده ام + بر درت زین بار خود پشت دوتا آورده ام + عجز و زاری بر در
عالم پناه آورده ام + من نمی گویم که بودم سالها در راه تو + هستم آن گمره که اکنون رو براه
آورده ام + چار چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست + نیستی و حاجت و عذر و گناه آورده
ام + درد و درویشی و دلریشی و بیخویشی بهم + این همه بر دعوی عشقت گواه آورده ام +
چشم رحمت برکشا موئی سفید من به بین + زانکه از شرمندگی روی سیاه آورده ام +
بعده به نیاز تمام صد بار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهٗ عَمَدًا اَوْ خَطَاً
سِرًّا اَوْ عَلَانِیَةً وَّاَتُوْبُ اِلَیْهِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِیْ اَعْلَمُ وَمِنَ الذَّنْبِ الَّذِیْ
لَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ و بعد ازان بنماز تهجد مشغول شود دو رکعت نیت کرده
دوازده رکعات به شش سلام بگذارد دو رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و در دوم
آمن الرسول بخواند و در هشت رکعت سوره یٰسین بخواند ده آیت در هر رکعت ازین
هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انا نحن نحیی الموتی و در دوم تا و ما لی لا
اعبد الذی و در سوم تا وآیة لهم الارض المیتة و در رکعت چهارم تا انا حملنا
و در رکعت پنجم تا ونفخ فی الصور و در رکعت ششم تا ولقد اضل منکم و در رکعت
هفتم تا واتخذوا من دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در دو رکعت دیگر
سه سه بار سورهٔ اخلاص بخواند واین روش خواجهٔ یوسف ابو ایوب همدانی ست که پیر سلسلهٔ
خواجگان ست قدس الله تعالی اسرارهم و بعضی در هر رکعت یک نوبت سوره یٰسین
خوانده اند و بعد ازان دو رکعت دیگر نشسته بگذارد و مجموع در حقیقت سیزده رکعت
میشود چرا که دو رکعت نماز نشسته بمنزلهٔ یک رکعت نماز استاده میشود واین از برای

باشد از دنیوی و اُخروی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر تواند به پیر خود حاضر شود
تا زمانیکه آفتاب یک نیزه برآید دران محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت
اوّل بعد از فاتحه والشمس وضحها و در دوم واللیل اذا یغشی و در سوم والضحی و در
چهارم الم نشرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر فرصتی دست دهد
تا دوازده رکعت رخصت ست حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره در انسیه
نوشته اند که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که نماز چاشت را دوازده رکعت
گذارد حق سبحانه وتعالی در بهشت قصری از زر و نقره برای او بنا کند بعد از نماز
چاشت سر بسجده نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر و غیریت ست
از دل خبیث بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت که طهارت شکند زود
وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که این جمله از آداب طریق است و دوام
وضو سبب فراخی رزق ست چون وقت نماز دیگر شود بجماعت ادا کرده شود
سه نوبت کلمهٔ بازگشت و هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر بخواند تا بر مضمون
حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم عمل کرده باشد یعنی لیغان علی قلبی حتی استغفر
فی کل یوم سبعین مرة دیگر سعی وجهد و اهتمام نماید که تا وقت نماز خفتن خود را
از گفتن مالا یعنی نگاهدارد و بذکری که جائز است مشغول باشد و اجر آنرا بمضمون
ان الله لا یضیع اجر المحسنین از حق سبحانه وتعالی چشم دارد و این اعمال بمنزلهٔ پرهیز ست
تا مادّه مستعد مسهل شود آنگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت
حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان ای طالب صادق هرگاه که باین
دولت شریف مشرف شوی زنهار هزار زنهار که از مصاحبت و همنشینی بد
پرهیز کنی بلکه گفتگو نیز بشیخ و با مریدان دیگر نکنی اگرچه آن شیخ همره پیر این کس
باشد مگر باجازت پیر خود چرا که در همنشینی ایشان ضررها و نقصانها بسیار باین کس

## رباعی

| | |
|---|---|
| از زندگیم بندگی تست هوس | بر زنده دلان بی‌تو حرام است نفس |
| خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس | جامی از تو همین ترا خواهد و بس |

انگاه بذکر حق سبحانه تعالی که از پیر خود تلقین گرفته است مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد رواست اگر بنابر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق نفل تهجد گفتن در کارست گویا در وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که سحر نخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود و اگر سحرگاه باشد در حالت اقامت بجهت دفع غفلت اندکی تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح برخیزد و طهارت تازه کند و سنت بامداد در خانه گذارد بجهت روشنی اول این دعا را چهل یکبار بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا لا اله الا انت اسألک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا الله یا الله یا الله انگاه بمسجد رود و فرض فجر را بجماعت گذارد و در جای نماز خود متوجه قبله نشیند بذکر یا باحضار پیر خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک قد نیزه برآید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار سورهٔ اخلاص بخواند ثواب آن چنان باشد که صد برده خریده در راه رضای خدا تعالی آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تمام گذارده باشد و بعد ازان دو رکعت نماز استخاره نیت کرده گذارد در رکعت اول از فاتحه قل یا ایها الکافرون یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحانه تعالی طلب خیر کند و از دیاد توفیق طلبد حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر رود کاتب نامهٔ حسنه کاتب نامهٔ سیئه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که توبه کند و درین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق باز گردد و بعد ازان هر کاری که داشت

# آغاز رسالهٔ شریفهٔ
# خواجه عزیزان علی رامتینی قدس سرهٗ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین بدان ای دوست
خدا ارزاک اللہ تعالے صدقاً ویقیناً ودولةً واقبالاً واعزازاً وجلالاً که رونده راه
را ده شرط نگاه داشتنی ست شرط اول آنست که با طهارت باشد وطهارت
بر چهار انواع است طهارت ظاهر ست وطهارت باطن وطهارت دل وطهارت سر
طهارت ظاهر معلوم خاص وعام ست ولیکن درباب گے وحلالے آب تا امکانست
احتیاط باید کرد ودرباب کُے جامه که اثرها بسیار دارد وطهارت باطن از لقمهٔ حرام
ومشروبات حرام که در حدیث آمده است که هر که یک لقمهٔ حرام خورد چهل روز نه فرض
او قبول است ونه نافلهٔ او ونه دعای او مستجاب وطهارت دل از صفات ناپسندیده
واز غل وغش وکینه وحسد ومکر وخیانت وبغض وعداوت ومحبت دنیا ظاهر که منظور
نظر خلق ست تا پاک نمے شود نماز وطاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک
نشود بدولت محبت وعشق الٰهی مشرف نگردد وطهارت سر از توجه کردن ست
بغیر حق سبحانه شرط دوم خاموشے زبان ست از کلام ناشایست ومشغول داشتن
آن بقرارت قرآن وامر معروف ونهی منکر واصلاح آدمیان وآموختن علم وآموزانیدن

عارض مے شود پس بر طالبان این راہ باید کہ از صحبت ہم چنین کسان وازان جماعتے کہ غیر از نہا باشند بطریق اولے اجتناب نماید والسلام

تمت

الحمد للہ العظیم والصلوٰۃ علے رسولہ الکریم کہ درین ہنگام خیر و برکت انضمام نسخہ معتبرۂ نافعہ یعنے **انفاس نفیسہ** من تالیفات حضرت کاشف الاسرار زبدۃ الابرار خواجہ عبید اللہ الاحرار قدس اللہ اسرارہم الی یوم القرار برای افادات طالبین حسب اصرار شائقین حلیۂ انطباع پوشیدہ مسرت بخش دیدۂ نظارگیان گردید و در دماغ ناظرین معرفت قرین ہوائے خریدارش بسر پیچید الحمد للہ علے ہذا الانعام المزید

فقط

تمت بالخیر والعافیۃ

عزلت نگاهداشتن دست ست از ناشایست گرفتن وفائده پای از نا بایست رفتن
وفائده گوش از ناشنیدنی که حبس نفس ست که دشمن ترین دشمنان ست وگشاده
شدن درهای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آئینهٔ دل دور کردن
تا نقوش آخرت پرتو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در وی پرتو زند اہل تجلی شود
فریاد برآر در باعی زان می خوردم که روح خمخانه اوست ❊ مستے شده ام
که عقل پیمانهٔ اوست ❊ دود دے بمن آمد آتشے در من زد ❊ زان شمع که آفتاب
پروانهٔ اوست ❊ شرط چہارم روزه است فائدهٔ روزه تشبه است باروحانیان
وقہر کردن نفس اماره است خصوصیت الصوم لے وانا اجزی به وثواب بے نہایت
انما یوفی الصابرون اجرہم بغیر حساب وراه گذر شیطان را گرفتن وسپر حاصل کردن
که الصوم جنة من النار ودرد دل گرسنگان شناختن وبخشودن به دو شادمانی رسیدن
که للصائم فرحتان فرحة عند افطاره وفرحة عند لقاء الرحمان صحت تن حاصل کردن وفائدہ
روزه بسیارست وبشمار خاصه در ایام متبرکه در ماه رجب وذوالقعده وذوالحجه ومحرم
که در حدیث باسناد صحیح که راوی روایت کرده است وگفته است که هر دو گوشم کر باد
که اگر از فلان نشنوده باشم که رسول صلے الله علیه وسلم فرمود که هر که سه روزه دارد از ماه حرام
که این چہار ماه است که ذکر کرده شد به پنجشنبه وآدینه وشنبه هفتصد ساله عبادت
در دیوان عمل وے ثبت گردانند توفیق باد انشاء الله تعالے شرط پنجم ذکرست
وفاضلترین اذکار گفتن لا اله الا الله ست نظم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است ❊
او را سوئے عالم حقیقت راه ست ❊ هر نور یقین که در دل آگاه است ❊ دستش
ز بد ونیک جہان کوتاه است ❊ زین پیش دلے بود هزار اندیشه ❊ اکنون همه
لا اله الا الله ست ❊ ای خواجه تراغم جمال وجاه است ❊ اندیشه باغ وراغ وخرگاه
ماسوختگان عالم تجریدیم ❊ ماراغم لا اله الا الله ست ❊ دمرغ ذکر را دو بال و پر می باید

که رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از درودهای زبان ایشان ست

رباعی ایزد چو بنا کرد مجست تن وجان * در هر عضوے مصلحتے کرد نهان *
گر مفسدتے ندیده بودے ز زبان * محبوس نے کرد بزندان دهان * چون

مریم رضی الله عنها خاموشی گزید حق تعالے عیسے علیه السلام را در طفلی بسخن در آورد که قال انی عبد الله آتانی الکتاب چون مریم تن خاموشی گزیند اگر حق تعالی عیسے دل را بگویائے در آرد هیچ عجیب و غریب نباشد ے تا مریم تن غرق و قدسے نگزیند * بانفخه احیا چو مسیحا نتوان بود * در خبر ست که اهل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر ازان نیست که لحظه بر ایشان گذشته باشد در دنیا که در و ذکر حقتعالے نگفته باشند یا بر پیغامبر صلے الله علیه وسلم صلوة نگفته باشند شرط سوم خلوتست و عزلت از خلق تا دیده در زنان نامحرم نه نگرد که رسول صلے الله علیه وسلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیر زهر آلوده است چو بر دل رسد جز هلاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلے الله علیه وسلم فرموده است النظر سهم مسمومة من سهام ابلیس ے ز تیر مکر شیاطین بپوش دو چشم * هلاک گردی اگر تیر کارگر یابے * چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن حرام ست در امردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن که حرام است قال الله تعالے قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن منقول ست از رسول صلے الله علیه وسلم که مر عائشه صدیقه را رضی الله عنها و عن ابیها دید که نان بیرون آورده بود تا بدرویش دهد رسول صلے الله علیه وسلم فرمودند که خود چرا بیرون آوردی که اودر دست ام المومنین رضی الله عنها فرمود که این درویش نابیناست حضرت رسالت صلے الله علیه وسلم فرمودند اگر او نابیناست تو بینائے وهر که حلال دارد و یا جواز دارد نظر نامحرم کردن را خوف کفر ست دیگر فائده

خاطر شیطانی تزیین معصیت است و خاطر نفسانی مطالبهٔ شهوات ست و رونده را
خاطرے که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و برکار باشد تا روشن شود که قبول
کردن است یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کردن گوید خدا وندا میدانی که نمیدانم و میدانم
که میدانے انچه خیر منست آن کرامت فرمای واین دعا خواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا
ولا الی احد من خلقک طرفة عین ولا اقل من ذلک وکن لنا ولیا وحافظا وناصرا وعونا ومعینا وعلی کل
خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا ربنا آتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل من ومؤمنة فی الدارین حسنة
یا واسع المغفرة ویا ارحم الراحمین شرط هفتم رضا دادن ست بحکم خدا یتعالے و توکل و تفویض
هم ازین بابست در سر وجهر و شدت ورخا و درمیان خوف ورجا باید بود در جمیع احوال چون
بکریمے ورحیمے وغفوری وستارے حقتعالے نظر کند رجا قوت گیرد و چون بقهاری و
شدید العقابے نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را رجا پیدا شود که اگر
خواست داد و اگر نخواستے توفیق ندادے سے توفیق عزیز ست بهرکس ندهند +
واین گوهر ناسفته بهر خس ندهند + و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود سے بنده همان
به که بتقصیر خویش + عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند
که بجا آورد + وخیر او در دنیا انیست که درمیان خوف ورجا باشد در جمیع احوال اگرچه در
طاعتی در حضرت او لا تامن و ارچه در چه معصیتے از در او لا تیاس سے این مباش خواجه
و نومید هم مشو + اسلام درمیانهٔ خوف و رجا بود + شرط هشتم اختیار صحبت صالحان است
و هجران مفسدان و مر ضعیفگانرا در پس حجاب باید بود تا نظر بر نامحرم نیفتد و نامحرم را نیز
بر وی نیفتد وسخن عزیزانست رباعی با هر که نشستے ونشد جمع دلت + وز تو نرهید
زحمت آب وگلت + از صحبت او اگر تبرا نکنے + هرگز نکند روح عزیزان بحلت +
شرط نهم بیداریست و در وی فوائد بسیار ست اول تخلق باخلاق الله لا تاخذه سنة

تا پر باز کند بعد از ان پرواز که الیہ یصعد الکلم یک پر حضور و یک پر اخلاص و دیگر بدآنکه حضور
آگاہ باشد یعنے داند کہ حقتعالے دانا و بینا و شنواست اگر بلند و پست میخواند و اخلاص
آن بود کہ از کردار و گفتار نہ دنیا خواہد نہ جاہ و مال و آنچہ بدنیا تعلق دارد و نہ عقبے
طلبد از بہشت و حور و قصور و انہار و اشجار و اثمار و در میان ذکر گوید الٰہی مقصود من توئی
از تو ترا میخواہم رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند کہ ہر کہ گوید لا الہ الا اللہ بیرون آید
از دہان او مرغی سبز و مرو یرا دو بال سپید مکلل بزر و یاقوت بر آید بر آسمان تا بعرش
رسد و آواز کند ہمچون زنبور انگبین فرمان آید مر او را کہ ساکت باش گوید چگونہ ساکت باشم
تا کہ گویندۂ من آمرزیدہ نشود حقتعالے فرمان فرماید مر آن مرغ را کہ ساکت باش کہ گویندۂ
ترا آمرزیدم و ای فرشتگان شما نیز گواہ باشید کہ بجلالت زلات گویندۂ این مرغ را باب
غفران محو گردانیدم حقتعالی مر آن جانور را ہفتاد زبان کرامت فرماید تا آمرزش خواہد
صاحب خود را تا روز قیامت شود امنا بہ و صدقنا آن جانور بیاید و دست گویندۂ
خود را بگیرد و ببرد تا بہشت ولیکن تلقین از مردے باید گرفتن کہ او را اجازت باشد
چنانچہ تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نی ترکش باید گرفتن قال تعالیٰ یا ایہا الذین
امنوا اذکروا اللہ ذکرا کثیرا در خبر ست کہ روز ی ہزار اندر ہزار نفس زدہ میشود مرد را از نفسے
سوال خواہند کرد کہ بر چہ آوردی و بر چہ فرود آوردی رباعی ہر نفس بقیامت
شمار خواہد بود ✤ گنہ مکن کہ گنہگار خوار خواہد بود ✤ بسا سوار کہ فردا پیادہ خواہد شد ✤
بسا پیادہ کہ فردا سوار خواہد بود ✤ پس بندہ را باید کہ نفسہای گذشتہ را کہ بے فائدہ
بر آوردہ است قضا کند و این سریست تا صاحب بیعت نشود شما یان را نشاید گفتن
بیت سریکہ با تو دارم در نامہ چون نویسم ✤ اسرار فاش گردد از کلک سر بریدہ ✤
شرط ششم نگاہداشت خاطر ست و خاطر چہار قسم است خاطر رحمانی و خاطر ملکانی
و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی خاطر رحمانی تنبیہ غفلت است و خاطر ملکانی ترغیب طاعت و



# آغاز رسالهٔ حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره که مسمی برسالهٔ انسیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع ارض و سما را که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و انبیا و
اولیا را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله را علیه الصلوٰة والسلام درین باب بمزید
ارشاد بر همه انسان تفضیل کرده است و او را نیز بنا برین بهترین امم گردانید و بعضے
از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهره و باطنه او را
گردانید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم ۝ و هر کس
که از سعادت متابعت او روی بتافت بشقاوت ابدیه مستهلک شد که قل اطیعوا الله
والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین پس هر که خواهد که بخلعت ولایت خاصه مشرف
شود ویرا از متابعت او چاره نباشد بنا برین معنے فقیر حقیر یعقوب بن عثمان
بن محمود الغزنوی ثم الچرخی لازال جده کجده محمودا خواست که شمهٔ از سیرت و طریقت
مستقیمه که بوی رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام والمسلمین قطب المشائخ
والاولیائے فی العالمین خواجه بهاء الحق والدین المشتهر المعروف بنقشبند رحمة الله
تعالے علیه در قید کتاب آورده تا فوائد آن بر روزگار بماند و سبب رشد اصحاب و احباب

ولا نوم ؎ گفتم بچه خدمت بوصالت برسم + گفتا که تخلقوا باخلاق الله + وشب خلوتخانۂ عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بے نیاز عرضه میدارند بے تشویش اغیار ؎ از صبح وجود بیخبر بود عدم + آنجا که من و عشق تو بودیم بهم + در روز اگر کسے نباشد محرم + شب هست غمت هست مرا پیش چه غم + هر دولتے وسعادتے که سالکان راه یافتند درشب یافتند ؎ دولت شبگیر خواهے خیز وشب را زنده دار + خفتۂ نابینا بود دولت به بیداران رسد + **شرط دہم** نگاہداشت لقمه ست باید که لقمۂ حلال و پاک بود واین ازجمله فریضهاست قال الله تعالے کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جزست نه جز روزی حلال طلب کردن ست و باقی همه عبادت یک جزست وحلال آنست که بوقت ورزیدن او بخدای عاصی نشود وطیب آنست که بوقت خوردن او بنیت قوت طاعت باشد و چون حلال پاک بود واسراف نکند ؎ گرچه خدا گفت کلوا واشربوا + از پیے آن گفت ولا تسرفوا + وچون خورد باید که با ذکر بود اگر بغفلت خورد همچنان بود که ذبیحۂ بے بسمله مے خورد ولاتاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه ظاهر آیة تقاضا مے کند وچون خورد با غافلان همکاسه نشود **رباعی** منشین با بدان که صحبت بد + گرچه پاکے ترا پلید کند + آفتابے بدان بزرگے را + ذرۂ ابر ناپدید کند + گوهر از نقصان ره مطلب + زانکه این مایه کلے دارد + وباید که پزندۂ طعام با طهارت و با ذکر بود تا سبب غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه وسلامه بر نزدیک خواجۂ خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالے روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر صلوات الله علیه وسلامه نخوردند وگفتند آنکس که خمیر کرده است بے طهارت بوده است این لقمه لایق خلق ما نیست رزقنا الله جمیع محبینا حلالا طیبا آمین رب العالمین ۵ فقط

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی رامیتنے قدس سره

و مشهور ست که آن بندهٔ بزرگ خضر بود زاده الله تعالے علما و حکمة بعده چند وقت
در ملازمت ایشان می بودم تا غاسیتے که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند
که آنچه از ما تو رسیده است به بندگان خدا تعالے برسان تا سبب سعادت
ایشان باشد و در حال وداع سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار
شد زیرا که در حدیث ست ان الله تعالے اذا استودع شیئا حفظه و چون از بخارا
ارتحال افتاد بشهر کش سبز رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان
رسید خاطر مجروح و محزون شد و خوف عظیم مستولی شد که نعوذ بالله مبادا که باز بعالم طبیعت
میل افتد و داعیهٔ طلب نماند و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند و
این آیه را خواندند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علے
اعقابکم و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد که طائفهٔ دیگر را که از درویشان
بودند لاحق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز روحانیت ایشان را دیدم که میگویند
قال زید بن الحارثه الدین واحد دانستم که اجازت نیست و از میان صحابه زید بن
حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید دعی حضرت رسول بود صلے الله علیه وسلم یعنے پسر
خواندهٔ رسول بود صلے الله علیه وسلم حضرت خواجگان ما قدس الله ارواحهم طالبان
را بفرزندے قبول مے کنند پس اصحاب ایشان اوعیای ایشان باشند والله اعلم
دو کرت ایشان را در وقت دیدم گفتم ما شما را در قیامت بچه یابم فرمودند بتشرع یعنی
عمل کردن بشریعت ازین سه بشارت اشارت شد بانچه در میان خود میفرمودند
که ما هر چه یافتیم بفضل آلهی برکت عمل کردن بآیات قرآن و احادیث مصطفے و طلب
کردن نتیجه ازان عمل و رعایت تقوی و حدود شرعیه و قدم زدن در عزیمت و عمل کردن
سنت و جماعت و اجتناب از بدعت بود و چون در بخارا اجازت میکردند مرا بطلب
خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه من الملک الجبار فرستادند بطریق اشارت بتابت

باشد و ذکر سلسلہ و احوال عجیبہ ایشان را بعضے بطریق اختصار کرده شد فاما انچہ نسبت
جذبہ ترتیب کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بیغایت داعیہ طلب در مین
فقیر پیدا شد و قائد فضل الٰہی بحضرت ایشان کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم
عام ایشان التفات سے یافتم تا بہدایت صمدیت یقین شد کہ از خواص اولیاء اللہ اند
و کامل مکمل اند بعد از اشارت غیبیہ و واقعات کثیرہ تفاؤل بکلام اللہ کردم این آیت
آمد کہ اولئک الذین ہدی اللہ فبہداہم اقتدہ در فتح آباد کہ مسکن این فقیر بود متوجہ مزار شیخ عالم
سیف الحق والدین الباخرزی رحمۃ اللہ علیہ نشستہ بودم کہ ناگاہ پیک قبول الٰہی در
رسید و بیقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان کردم چون بقریہ کوشک ہندوان
کہ منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را بر سر راہ منتظر دیدم تلطفے و احسان نمودند
و بعد از نماز شام صحبت داشتند و ہیبت ایشان بر من مستولی شدہ بود و مجال نظر نبود
گفتند العلم علمان علم القلب فذلک علم الانبیاء والمرسلین وعلم اللسان فذلک حجۃ علے
ابن آدم امید ست کہ از علم باطن نصیبے تو رسد فرمودند در حدیث اذا جالستم
اہل الصدق فاجلسوہم بالصدق فانہم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی
ہممکم و ما موریم امشب تا اشارت بچہ شود تا بآن عمل کنیم چون بامداد کردند گفتند مبارک باد
کہ اشارت بقبول شد و ما کسی را قبول نمے کنیم و اگر میکنیم دیر قبول میکنیم فاما تا ہر کس
چون آید و وقت چون باشد سلسلہ مشایخ خود را بخواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمہ اللہ
بیان کردند و این فقیر را بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند کہ اول علم لدنے
این سبق ست کہ خواجہ عبد الخالق غجدوانے در پیش یکے از کبرا مولانا صدر الدین
تفسیر میخوانده باین آیہ رسید کہ ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ کہ حق سبحانہ وتعالی بندگان
خود را فرموده است اگر ارادت حق سبحانہ وتعالے باشد بتو رسد بعد از ان یکی
از بندگان خاص خدا یتعالے بخواجہ عبد الخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد

در علم باطن به پدر ما در خود قاسم بن محمد بن ابی بکر ست که از کبار تابعین بوده است
و قاسم را انتساب در علم باطن بسلمان فارسی ست و سلمان را با وجود دریافتن حضرت
رسالت صلے اللہ علیہ وسلم انتساب در علم باطن با بوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نیز بودہ
پس حضرت خواجہ ما را قدس اللہ تعالے ارواحہم در تصوف نسبت بچہار وجہ است
یکے بحضرت خواجہ خضر عزا دہ اللہ تعالے علماء وحکمۃ دوم بحضرت شیخ جنید رہ سوم
بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق و امیر المومنین
علی رضے اللہ عنہما و از بہراین معنے ایشان را نمک مشائخ مے نامند در فضیلت
دوام وضو خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ مے فرمودند کہ دائم بر طہارت مے باید بود کہ
حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند لا یواظب علی الوضوء الا مومن یعنی
ہمیشہ با وضو نتواند بود مگر کسے کہ مومن باشد قال اللہ تعالے فیہ رجال یحبون ان
یتطہروا واللہ یحب المطہرین یعنے در مسجد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یا در
مسجد قبا مردانند کہ دوست میدارند خود را کہ پاک سازند از نجاست بکلوخ و باز
بآب بشویند و بعضے گویند کہ دوست میدارند آنکہ خود را بغسل کردن پاک کنند
از نجاست و خباثت و بشب بخواب نروند و خدا یتعالے دوست میدارد
آن کسانے را کہ خود را پاک سازند از انجا دانستہ شد کہ در طہارت ساختن و خود را
پاک داشتن دوستے خدا یتعالے حاصل آید و چہ سعادت خوشتر ازین باشد کہ بندہ
دوست خدا یتعالے باشد قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا توضأ المومن
فغسل وجہہ خرج من وجہہ کل خطیئۃ نظر الیہا بعینہ مع الماء واذا غسل یدہ خرج
من یدہ کل خطیئۃ بطشتہا یداہ مع الماء واذا غسل رجلیہ خرج کل خطیئۃ مشتہا رجلاہ مع
الماء حتے یخرج نقیا من الذنوب یعنے رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون
وضو سازد بندۂ مومن و بشوید روے خود را بیرون آید بآب از دست و پاے

ایشان فرمودند بموجب سپارش چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف وکرم
ایشان را بر همه کس نهایت نبود علی الخصوص تا باین فقیر چون از صحبت شریف ایشان محروم
شدم خواستم که امتثال امرے که خواجۂ مار حمه الله کرده اند که انچه از ما بتو رسیده است
بدیگرے برسان بقدر حال بکنیم بطریق خطاب مر حاضران را وکتاب مر غایبان را
واین فقیر خود را مستحق این نمیداند فامّا اعتقاد اینست که اشارت بے حکمت نبوده باشد
ے تو چشم خویش را دیدن میاموز ✤ فلک را راست گردیدن میاموز ✤ واز روح
مقدس ایشان مستفید مے شدم ودرین کار عظیم یکے ازان امور که فرمودند دوام
وضو بود وذکر مداومت بر وقت قلبے بود وذکر اشارت بود بنمازہاے نافله در اوقات
شریفه واین وصیتہا را وفوائد آن بیان کرده شد وبعضے از فوائد ایشان وفوائد خواجه
علاء الدین رحمهما الله تعالے آورده شد بعون خالق الکون بدانکه حضرت خواجۂ ما را قدس
الله تعالے روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی از شیخ طریقت خواجه محمد باباسماسی
بود وایشان را از حضرت خواجه علی رامیتنی وایشان را از حضرت خواجه محمد ابوالخیر فغنوی
وایشان را از حضرت خواجه عارف ریوکری وایشان را از حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی وایشان را از حضرت شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی وایشان را از حضرت
شیخ ابو علی فارمدی که پیر شیخ امام غزالی رح بوده است وایشان را از حضرت ابو القاسم
گرگانی وشیخ ابو القاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید به واسطه میرسد و
دیگر شیخ ابو علی فارمدی را انتساب بشیخ ابو الحسن خرقانی وایشان را بسلطان العارفین
بایزید بسطامی وایشان را با امام جعفر صادق وایشان را به پدر خود امام محمد باقر وایشانرا
به پدر خود امام زین العابدین وایشان را به پدر خود سید الشهداء امیر المومنین حسین رض
وایشان را به پدر خود امیر المومنین وامام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وایشانرا
بحضرت رسالت صلے الله علیه وسلم ودیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را انتساب

رود کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ما من مؤمن بات طاہرا فی شعار
طاہر الا بات فی شعارہ ملک فلا یستیقظ ساعۃ من اللیل الا قال الملک اللہم اغفر
عبدک فلانا فانہ قد بات طاہرا یعنے ہر کہ شب بخواب رود بطہارت در جامہ
پاک مگر در جامہ وی باشد فرشتہ ہر ساعت کہ از خواب بیدار شود آن فرشتہ وے را
از خداے تعالے آمرزش خواہد وقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم النائم الطاہر
کالقائم الصائم یعنے ثواب کسی کہ در خواب رود بطہارت ہمچو ثواب روزہ دار
وشب طاعت کنندہ باشد وبے ضرورت جنب بخواب نرود رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود لا یدخل الملائکۃ فی بیت فیہ الصورۃ والکلب والجنب یعنے در
نے آید فرشتہ رحمت در خانہ کہ در وے صورت وسگ یا جنب باشد و
چون خواہد کہ در خواب رود در جاے خواب متوجہ قبلہ بنشیند وآیۃ الکرسی و
آمن الرسول بخواند وہر بار کہ خواند در میان دو کف دست بدمد وبر ہمہ اعضای
خود بمالد کہ حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم چنین کردہ اند وسہ بار بگوید
استغفر اللہ الذے لا الہ الا ہو الحے القیوم واتوب الیہ در حدیث ست کہ ہر کہ
در وقت خفتن سہ بار استغفار کند حق تعالے ہمہ گناہان ویرا بیامرزد و بذکر
مشغول باشد تا غایتے کہ خواب بر وے غلبہ کند بعد ازان بدست راست
روے سوے قبلہ تکیہ کند وکف دست راست بر روے نہد وسہ بار بگوید اللہم
انے اسلمت نفسے الیک ووجہت وجہے الیک وفوضت امرے الیک
والجأت ظہرے الیک رغبۃ ورہبۃ الیک لا ملجأ ولا منجأ منک الا الیک آمنت
بکتابک الذی انزلت ونبیک الذے ارسلت اللہم ایقظنے فی احب الساعات
الیک واستعملنے باحب الاعمال الیک الذی یقربنے الیک زلفا ویبعدنے
من سخطک بعدا اللہم لا تؤمننے مکرک ولا تولنے غیرک ولا تنسنے ذکرک ولا تجعلنے

وے ہر گناہے کہ بدست وپاے کردہ باشد تا پاک شود از گناہان وبطہارت
ظاہر طہارت باطن کند ودر وقت شستن ہر عضوے کلمۂ شہادت را بخواند ومسواک
را بے ضرورت ترک نکند کہ ثواب بسیارست وچون تمام کند بگوید اشہدان لا الہ
الا اللہ واشہدان محمدا عبدہ ورسولہ اللہم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطہرین واجعلنی
من الصالحین رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بعد از طہارت کردن این بگوید
کشادہ شود بر وے ہشت در بہشت کہ از ہر در کہ خواہد در آید وآیستادہ شود از
آب وضو پارۂ بیاشامد وبگوید اللہم داونی بدوائک واشفنی بشفائک واعصمنی
من الوہن والامراض والاوجاع وبعد ازان دو رکعت تحیت وضو بگذارد و
بعد ازان بمحاسن شانہ کند وآغاز بابر وے راست کند بعضے از مفسران گفتہ
اند درین آیۃ یا بنی آدم خذوا زینتکم مراد ازین زینت محاسن شانہ کردن ست
ودرین دو رکعت نماز نفی خاطر کند وبظاہر وباطن متوجہ باین نماز باشد رسول
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ما من مسلم یتوضا فیحسن الوضوء ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا
علیہما بوجہہ الا وجب الجنۃ یعنے ہر مسلمانی کہ وضو بسازد وضو را نیکو بسازد یعنے
فرائض وسنن وآداب بجا آرد پس برخیزد ودو رکعت نماز بگذارد بحضور تمام نیست
جزاے وے مگر بہشت وحضرت خواجہ بہاء الدین رحمۃ اللہ علیہ مے گفتند کہ درین
نماز باید کہ خود را بارکان نماز واحکام مشغول دارد ۰ این بہ نسبت بمتدی باشد
در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ
علیہ گفتہ اند در ہمہ اوقات بگذارد شیخ محے الدین عربی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ
کہ در اوقات مکروہ نگذارد واین بمذہب علماے ما موافق است وبعد
از نماز سہ بار بگوید استغفر اللہ الذے لا الہ الا ہو الحے القیوم واتوب الیہ بہ نیت
توبہ از گناہان ودعا کند وشب وروز باید کہ با طہارت بود وبطہارت در خواب

بدانکہ در فکرے کہ اخلاص نباشد چندان فائدہ و نتیجہ ندہد قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم قائل لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ باخلاص در بہشت در
آید پرسیدہ شد کہ اخلاص این کلمہ طیبہ چیست رسول صلے اللہ علیہ وسلم
گفت کہ اخلاص وے آنست کہ گویندہ خود را از حرامہا باندارد ببرکت
گفتن این کلمہ دل وے بصلاح آید و استقامت در اقوال و افعال و احوال
او پدید آید چون استقامت ظاہرہ و باطنہ حاصل آید جمیع سعادت ابدیت
میسر شود قال اللہ تعالے ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا بدرستے
و راستے آن کسانے کہ گفتند کہ پروردگار ما اللہ تعالے است و ایمان آوردند
بگفتن لا الہ الا اللہ باشرائط آن پس راست شوند ظاہرا و باطنا و نتیجہ گفتن این
کلمہ حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاہریست یعنے حدود ظاہر شریعت
و استقامت باطنہ کہ آن عبارت ست از ایمان حقیقے کہ خواجۂ ما رحمہ اللہ
آن را تفسیر کردہ اند بپاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت کہ دل مشغول
گرداند از حضرت حق تعالے جزاے ایشان این باشد تتنزل علیہم الملائکۃ
فرود آید بر ایشان در وقت رفتن ایشان ازین جہان فرشتگان رحمت بگویند
بایشان کہ الا تخافوا ولا تحزنوا مترسید از عذاب آن جہان و غمناک مشوید بفوت
شدن راحتہاے این جہان و ابشروا بالجنۃ التے کنتم توعدون باشارت
شوید ازان بہشت کہ وعدہ کردہ شدہ بودید بآن و بگویند آن فرشتگان
مرا این مومن را نحن اولیاءکم فے الحیوۃ الدنیا مائیم دوستان شما درین سرا بگویند
آن فرشتگان مرا این مومن را ولکم فیہا ما تشتہے انفسکم ولکم فیہا ما تدعون نزلا من
غفور رحیم مر شما راست آنچہ آرزو برید و جمیع این نعمتہا نزل باشد از نیک
آمرزندہ و نیک رحم کنندہ مر شما را نزول ما حضر را گویند کہ پیش مہمان بیارند و بعد از

من الغافلین قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا فلان اذا اویت الی فراشک
فقل اللہم انی اسلمت نفسی الیک الی قولہ ارسلت فانک ان امیت فی لیلک
امیت علی الفطرۃ ای علی الدین الحق وان اصبحت اصبحت خیرا ہذا حدیث اخرجہ
البخاری وغیرہ من الائمۃ وبذکر مشغول شود تا بخواب رود ہر بار کہ بیدار شود بذکر
مشغول شود تا بخواب رود نوم العالم اشارت باین نوع خواب ست واللہ تعالےٰ
الموفق **در فضیلت** ذکر خفیہ بکیفیہ مخصوص این سبق را خواجۂ ما قوف عددے
گفتندے میفرمودند کہ در حدیث ست اجمعوا وضوء کم الخ طہارت ظاہر و باطن
حاصل آید از ہمہ صفتہائے بد چون حسد وعداوت وبخل ودوستی ہر چیزیکہ باشد
جز محبت مولا تعالےٰ ودل بمحبت ہو اللہ تعالےٰ آرام گیرد وچون دل از
صفتہائے بد پاک شود وبصفتہائے نیک آراستہ شود سالم شود واز بلاہای
این جہان خلاص نتواند یافت مگر بدل سالم قال اللہ تعالےٰ یوم لا ینفع
مال ولا بنون الا من اتی اللہ بقلب سلیم یعنی در روز قیامت مالہا وپسران
بکسے ہیچ نفع نتواند رسانیدن مگر آن کس کہ در قیامت بہ دل سالم بیاید
کہ آن کس برحمت حق واصل شود وسبب دل وصفت دل سالم اینست کہ گفتہ اند
بیت زغیرت خانۂ دل را ز غیرت کردہ ام خالی + کہ غیرت را نمی شاید
درین خلوت سرا رفتن + وکبرا گفتہ اند کہ مقصود از ہمہ عبادتہا ذکر ست
وفکر چون جان ہست ہمہ عبادتہا چون قالب اگر در عبادتہا از حضرت
او غافل باشد آن فائدہ ندہد وخواجۂ ما رحمۃ اللہ علیہ مے فرمودند کہ چون
این بیت را تعویذ نویسد بیمار صحت یابد انشاء اللہ تعالےٰ + بیت

| | |
|---|---|
| تار دے ترا بدیدم اے شمع طراز | نے کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز |
| چون بے تو بوم نماز من جملہ فجار | در با تو بوم فجار من جملہ نماز |

واتصال شب و روزست یعنے علے الدوام بذکر خفیہ مشغول باش بدآنکہ در
پنج آیہ وحدیث بطریق صحیح امر بذکر بلند نیست و نیامدہ است بلکہ امر بذکر خفیہ
آمدہ است چنانکہ درین آیہ دیگر مذکورست قال اللہ تعالےٰ ادعوا ربکم تضرعا
وخفیۃ یعنے بخوانید پروردگار را بمسکینیت وتضرع وآہستہ انہ لایحب المعتدین بدرستی
وراستے کہ اللہ تعالےٰ دوست نیدارد کسانے راکہ ازحد درگذرند وآواز بلند
کنند و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومہ در معنے این آیہ آوردہ است کہ
ابوموسے اشعری رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ صحابہ با رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم در سفر بودند چون بالای بلندی برآمدند تکبیر وتہلیل گفتند وآواز
بلند کردند رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم فرمود ایہا الناس اتقوا علے
انفسکم انکم لاتدعون اصم ولاغائبا انکم تدعون سمیعا قریبا وہو معکم ای مردمان نگہدارید
بر نفسہائے تان نعرہ مزنید در دہلے خود خدای تعالیٰ را یاد کنید کہ کر وغایب را
نمے خوانید بلکہ شما میخوانید آن را کہ شنواست و نزدیک ست قریب بشما وغیراین
دلائل بسیارست بنا برین علما گفتہ اند ذکر بلند بخلاف دلیل ست ومشایخ گفتہ اند
ذکر خفیہ ادلے ست سہ نعرہ کم کن زانکہ نزدیک ست یار؛ کہ از نزدیکی
گمان آید حصول ؛ وبسبب مداومت وملازمت از وقوف عددی دل زود
ذاکر شود وآز حضرت خواجہ سماع دارم کہ مے گفتند سہ دل چو ماہی وذکر
چون آبست ؛ زندگی دل بذکر وہاب ست ؛ وچون دل ذاکر شود وعلامت
او ظہور کند بعد ازان بوقوف قلبی مشغول باید بود وفوائد آن بیان کنم بدانکہ از
حضرت خواجہ رحمہ اللہ سماع دارم کہ مے گفتند الذکر ارتفاع الغفلۃ فاذا
ارتفع الغفلۃ فانت ذاکر اے ذکر دور شدن غفلت ست چون غفلت دور شد مرد ذاکر
شد اگرچہ خاموش باشد مے فرمودند رعایت وقوف قلبی مہم ست در ہمہ احوال

تکلف دگر کنند و ہمہ نعمتہاے جنت ماحضر باشد بنسبت لقای بیچون حضرت باریتعالے واگر ذکر باخلاص نباشد چندان فائده ندہد بلکہ خوف عظیم باشد کہ من قال اللہ تعالے وقلبہ غافل عن اللہ فخصمہ فی الدین اللہ یعنے ہر کہ اللہ گوید ودل وی از رعایت احکام اللہ غافل باشد خصم وے دران جہان اللہ تعالے باشد ودر فضیلت ذکر آیات واحادیث بسیارست ومجل ہمہ انیست کہ یاد کرده شد واللہ تعالے اعلم وفائده تمام وقتے از ذکر حاصل آید کہ تلقین از مردی گرفتہ باشد و خواجۂ ما رحمۃ اللہ علیہ مے فرمودند کہ کسانے کہ بارشاد وتلقین مشغول اند سہ نوع اند کامل مکمل وکامل مقلد وکامل بکمال وکامل مکمل را بعضے از مصنفات قطب المشائخ خواجۂ محمد علی حکیم ترمذی رحمہ اللہ تعالے گفتہ اند کہ وے را از ولایت بنی چہار وانگ نصیب باشد وکامل مکمل نورانی ست ونور بخش ست وکامل نورانی ست ولیکن نور بخش نیست ومقلد کہ بہ تلقین شیخ کاری مے کند واگر باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز امیدواری ہست اما فائده درانست کہ یقین از کامل بکمال باشد وآن حکم وجود دیگر دو گفتہ اند قطب مے باید یا خلیفۂ قطب وبہر حال کہ باشد دائم بذکر مشغول باشد بان کیفیت کہ تلقین کرده اند وہمہ اوقات خود را مصروف بذکر وارد علے الخصوص پیش از صبح وبعد از نماز شام فقیر را فرموده بودند عارف روے فرماید رباعے از ذکر ہمے نور فزاید مہ را + در راه حقیقت آورد گمره را + ہر صبح ونماز شام ورد خود ساز + خوش گفتن لا الہ الا اللہ + بامداد وشبانگہ بذکر مشغول بود از جملہ ذاکران بود نہ از غافلان بحکم این آیہ کہ واذکر ربک تضرعا وخیفۃ ودون الجہر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین ویاد کن اے محمد پروردگار خود را بسکینیت وتضرع بے آواز بلند در بامداد وشبانگاه ومباش اے محمد از غافلان وبعضے از مفسران گفتہ اند کہ مراد از غدو

چنانکہ گفتہ اند رباعی باہر کہ نشستے ونشد جمع دلت + وزتو نرہید زحمت آب وگلت + زنہار زصحبتش گریزان می باش + ورنہ نکند روح عزیزان بحلت + وصحابہ رضی اللہ عنہم گفتندی مریکدیگر را تعالوا نجلس فنؤمن ساعۃ بیایید تا نشینیم ویک ساعت بایمان حقیقی مشرف شویم کہ نفی ماسوی ست وفوائد صحبت دوستان خداے تعالیٰ بسیار ست ع نار خندان باغ را خندان کند + صحبت مردانت ازمردان کند + و چون بوقوف قلبی ملازمت نماید خاصہ انچہ در ذکر ست حاصل شود چشم بصیرت کشادہ شود وبارگاہ دل از خار اغیار خالی شود وذاکر در بحر فنا محو شود وبمقتضاے فاذکروني اذکرکم بشرف مذکورے مشرف شود بحکم وعدہ لا یسعني ارضي ولا سماے ولکن یسعني قلب عبدی المؤمن جمال سلطان الا اللہ تجلے کند وذاکر سالم از اسم بمسمے مشغول شود واشتغال باسم بطریق رسم بمنزلہ غفلت ست روزی در صحبت خواجہ ما قدس اللہ روحہ یکے از اصحاب سلوک بہ آواز بلند اللہ گفت خواجہ گفتند این چہ غفلت ست علم من علم وفہم من فہم و در حقایق التفسیر آوردہ اند کہ یکے را از کبرا پرسیدند کہ در بہشت ذکر خواہد بود جواب گفت کہ حقیقت ذکر آنست کہ غفلت نماند وچون غفلت در بہشت نخواہد بود پس ہمہ ذکر باشد بعد ازان گفت سخن اہل تحقیق ست کفانی حو بان اناجیک ذا یبا کانی بعید او کانک غائب یعنی گناہ است کہ من در ذکر ومناجات ترا بر زبان یاد کنم یعنی بحضور زیرا کہ من از علم حضرت تو دور نیستم وتو غائب نیستی اشارہ باین آیہ کہ ونحن اقرب الیہ من حبل الورید ودر وقوف عددی وقلبی باختیار چشم فراز نکند وسر وگردن شیب نکند کہ آن سبب اطلاع خلق ست وخواجہ رحمۃ اللہ علیہ ازین منع مے کردند وآز امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ منقولست کہ مردے را دید کہ سر وگردن شیب انداختہ بود گفت یا رجل ارفع عنقک یعنی

در خوردن و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن
و قرآن خواندن و کتابت کردن و در پیش وعظ گفتن باید که یک چشم زدن غافل
نباشد تا مقصود حاصل آید و کبرا گفته اند من غمض عینیه من الله غمضة لایصل الیه
طول عمره یعنے هر که یک چشم زدن از خداے تعالے غافل شود بانچه مقصود ست
نرسد در عمر دراز و نگاهداشتن باطن کار مشکل ست فاما بعنایت حق تعالے و
تربیت خاصان حق زود میسر شود **بیت** بے عنایات حق و خاصان حق
* گر ملک باشد سیاهستش ورق * و در صحبت دوستان خدای تعالے که هم سبق
باشند و منکر یکدیگر نباشند و شرائط صحبت نگاهدارند زود میسر شود و بیک التفات
باطن شیخ کامل مکمل تصفیهٔ باطن حاصل آید که بریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
عارف رومے گوید **ع** آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین * طعنه زند بر دهه
سخره کند بر چله - و سخن شیخ ابو یوسف همدانی ست قدس الله سره العزیز اصحبوا
مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنے صحبت با خدایتعالی
دارید و اگر میسر نشود شما را با خدایتعالی پس صحبت بکسی دارید که مصاحب ست با
خدایتعالے و خواجه علاء الدین عظم تربته مے گفتند که این سخن بعد از فنا دست
دهد و اگر نتوانید صحبت با خدایتعالے داشتن صحبت با اهل فنا دارید و درین حدیث
که اذا تحیرتم فے الامور فاستعینوا با اهل القبور نیز مے گفتند که اشارت بصحبت
اهل فناست فاما اگر از بهر دفع ملامت و اغراض فاسده و جمع دنیا و استمالت
اهل دنیا باشد ازان صحبت حذر باید کرد و سخن خواجه عبد الخالق غجدوانی ست
رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در صحبت بباطن
مشغول مے باشید بظاهر از مالایعنے نیز حذر کنید و علامت صحت صحبت بباطن
آنست که در وے فیض روحانی بدل بنده برسد و از ماسوی خلاص یابد

مے گویند و خلوت مے نشیند گفتم نے گفت درویشان را انتہا ہست چون
که شمار انیست گفتم جذبهٔ عنایت حق سبحانہ تعالے بمن رسید و مرا بفضل خود
بے سابقهٔ مجاہده قبول کردمن باشان حقانیهٔ خلفائے خواجه عبد الخالق
رحمة الله علیه پیوستم و ایشان را اصلا ازین چیزہا نبوده است ملک فرمود
چه کار بوده است گفتم بظاہر بخلق باشند و بباطن بحق ملک گفت چنین دست
دہد گفتم آرے حق تعالے مے فرماید رجال لا تلہیہم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
وے مے گفتند خلوت شہرت و شہرت آفت و سخن خواجگان ماست که خلوت
در انجمن سفر در وطن ہوش در دم نظر در قدم وے مے گفتند حضوری و ذوقی
که در ذکر بلند و سماع حاصل مے شود دوام ندارد و مداومت بوقوف
قلبی بجذبه مے کشند و بجذبه کار تمام مے شود ع گرمے مجوے الا از آتش
درونے ✤ وهو الموفق بیان نماز ہای نافله حضرت خواجه رحمه الله
بنده را فرمودند که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و بآن اشان بود به تہجد
که بعضے از کبرا گفته اند که اول حال رسول صلے الله علیه وسلم پیش از صبح بیدار
بودے و نماز بگذاردے و در اول حال نماز تہجد بر ایشان فرض بودے
و بعضے برین اند که نماز تہجد در آخر عمر بر رسول صلے الله علیه وسلم فرض نمانده
بود بطریق نفل مے گذاردے و بعضے مے گویند که در آخر عمر نیز بر ایشان فرض
بودے قال الله تعالے ومن اللیل فتہجد به نافلة لک عسے ان یبعثک ربک
مقاما محمودا یعنے بعضے از شب را بیدار دار اے محمد بقرآن خواندن در نماز
که فریضه باشد مر ترا یا نماز نفل باشد مر ترا شاید که برگیرد پروردگار تو مر ترا در
مقام محمود که آن تجلے ذاتے باشد یا مقام شفاعت مر اولین و آخرین را پس
مقام محمود محمد را صلے الله علیه وسلم داده بود بحق عز و جل بسبب تہجد در شب و در آیه

اے مرد گردنت بردار چنان مے باید کہ ہیچکس از اہل مجلس نداند حال او را بعضے
از کبرا گفتہ اند الصوفی ہو الکائن البائن یعنے صوفی آنکس ست کہ پنہان باشد
ہم آشکارا یعنے بباطن بحق سبحانہ وتعالے مشغول باشد وبظاہر بخلق وخواجۂ ما رحمہ اللہ
بسیار مے گفتند ؎ از درون شو آشنا واز برون بیگانہ باش + این چنین زیبا
روش کم مے بود اندر جہان + ؎ مردان رہش ہمت دیدہ روند + زان در ل
عشق ہیچ اثر پیدا نیست + ومیگفتند بہ دو دانشمند دقیق النظر صحبت داشتم
ایشان با وجود کمال مرا شنا ختند زیرا کہ چون بندہ برین صفتے رسد شناخت
وے مشکل بود علے الخصوص اہل رسم را حقیقت ذکر خفی بوقوف قلبے میسر مے شود
بجاے میرسد کہ دل نیز نمیداند کہ بذکر مشغول است وسخن کبراست کہ اذا علم القلب
انہ ذاکر فاعلم انہ غافل ودر حقایق التفسیر آوردہ است درین آیہ کہ واذکر ربک
تضرعا وخیفۃ قال الحسن لا تظہر ذکرک لنفسک فتطلب عوضا واشرف الذکر ما لا تشرف
علیہ الا الحق وبعضی کبرا گفتہ اند ذکر اللسان ہذیان وذکر القلب وسوسۃ واین نسبت
منتہیان باشد ؎ دلا گفتم بیا داد شاد کنیم + من چون ہمہ او شدم کرا یاد کنیم +
حضرت خواجۂ ما رحمۃ اللہ علیہ گفتند کہ چون از سفر مبارک کعبہ مراجعت افتاد
بولایت طوس رسیدہ شد خواجۂ علاء الدین باصحاب واحباب از بخارا باستقبال
آمدہ بودند از ملک معز الدین حسین کہ والی ہرات بود مکتوبے بدست قاصدے
بما رسید ومضمون مکتوب این بود کہ میخواہیم کہ بشرف ملاقات مشرف شویم
وآمدن ما متعسر ست اگر عنان کرم باین صوب متوجہ سازند تمام بندہ
نوازیست بموجب واما السائل فلا تنہر وبمقتضاے یا داود اذا رأیت لی طالبا
فکن لہ خادما متوجہ ہرات شدیم چون بملک رسیدیم پرسید کہ شیخے بشما
بطریق ارث از آبا واجداد رسیدہ است گفتم نے باز پرسید کہ سماع وذکر جہر میکنید

و آن قربت و رحمت حق ست و سبب کفارت گناهان ست و سبب
باز داشتن از گناهان ست و در حدیث دیگر آمده است رسول صلے الله
علیه وسلم فرمود اقرب مایکون الله من العبد فی جوف اللیل الآخر فان استطعت ان تکون
ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن یعنے نزدیک ترین بودن رحمت خدا
بر بندگان میانه شب ست که بصبح نزدیک باشد اگر توانے که باشی از کسانیکه
یاد مے کنند مر حضرت خدا یتعالے را دران وقت بباش از یشان و در فضیلت
شب خیزان احادیث بسیارست ادب آن را توفیق الله تعالے بیان.
کنیم در خبرست که رسول صلے الله علیه وسلم چون شب بیدار شدے اول
مسواک کردے و وضو ساختے و بخواندے این آیه ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار تا آخر سورة الم الله واین دعا بخواند اللهم
لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت نور السموات والارض
ومن فیهن ولک الحمد انت الحق ووعدک الحق ولقاءک حق وقولک حق والجنة
حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک آمنت
وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لے
ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم
وانت المؤخر لا اله الا الله بعد ازان دوازده رکعت نماز بشش سلام بگذارد
واگر سورهٔ یٰس یاد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزیزان رحمه الله
گفته اند که چون سه دل جمع شود کار بندهٔ مومن برآید دل شب و دل قرآن
و دل بندهٔ مومن واگر وقت تنگ باشد هشت رکعت یا چهار رکعت یا
دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح
بدمد سنت نماز بامداد را در منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا

دیگر فرمود که یا ایها المزمل اے مرد در خود پیچیدہ گلیم قم اللیل اے خیز در شب
بعبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیارست قال اللہ تعالیٰ
ان المتقین فی جنات وعیون بدرستے وراستے کہ پرہیزگاران دران جہان
باشند در بوستانہا و چشمہای آب روان آخذین ما آتاہم ربہم گیرندہ باشند
آن چیز را کہ دادہ باشد ایشان را پروردگار ایشان انہم کانوا قبل ذلک محسنین
بدرستے وراستے کہ بودند این خداترسان در دنیا نیکے کنندگان و بیان
کرد آن را کہ کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون بودند کہ دراندکے از شب بخواب
رفتندے و بیشتر از شب بیدار بودندے و بالاسحار ہم یستغفرون و در سحرہا
آمرزش خواستندے از گناہان در حدیث آمدہ است کہ سحرہا بسیار باید گفت
اللہم اغفرلنا وارحمنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم و در آیہ فرمود
تتجافی جنوبہم عن المضاجع یعنے یکسو مے رود پہلوہاے مومنان خداترس از
خوابگاہہا یعنے شب بیدار می باشند یدعون ربہم میخوانند پروردگار شانرا
خوفا وطمعا از بہر ترس از عذابش وطمع داشتن رحمتش و مما رزقناہم ینفقون
و آن چیزہا را کہ روزے کردہ ایم ایشان را نفقہ مے کنند در راہ خدای تعالےٰ
فلا تعلم نفس پس نمے داند ہیچ نفسے از مخلوقات ما اخفی لہم من قرۃ اعین
آن چیزہا کہ پنہان کردہ شدہ است از بہر ایشان کہ از روشنے چشم باشد
یعنے خوش آید جزاء بما کانوا یعملون و باشد آن درجہا و نعمتہا جزاے عملہای
ایشان و رسول صلے اللہ علیہ وسلم صحابہ را گفت علیکم بقیام اللیل فانہ داب
الصالحین قبلکم وہو قربۃ الی ربکم ومکفر السیأت ومنہیات عن الاثم یعنے
بر شما باد کہ شب بیدار باشید کہ آن رفتار صالحان ست یعنے انبیا و رسل و
اولیا شب بیدار بودندے شما نیز اختیار کنند شب بیدار بودن را

یعنے نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت بگذارد ده بار بگوید لا اله
الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو علے کل شئے قدیر و
این ذکر حضرت سیف الدین باخرزے رحمۃ اللہ علیہ تلقین کردند فقیر را وقتیکہ
متوجہ مزار ایشان مے بودم بعدہ دعا کند واز حق تعالے توفیق خواہد و
چون از مسجد بیرون آید اللہم انے اسئلک من فضلک این دعا را بخواند
تا بمنزل خود درآید بعدہ اگر قرآن بداند مصحف پیش نہد وآن مقدار قرآن
کہ خواہد بخواند بعد ازان اگر طالب علم باشد بدرس مشغول شود واگر
سالک باشد بذکر و مراقبہ مشغول باشد تا آفتاب بلند برآید چنانکہ زمین گرم
شود نماز چاشت دوازدہ رکعت آمدہ است قال النبی علیہ السلام من
صلے الضحے اثنے عشر رکعۃ بنے اللہ لہ قصرا من ذھب فے الجنۃ یعنے ہر کہ
نماز چاشت دوازدہ رکعت بگذارد حق تعالے کوشکے از براے وی
در بہشت فرماید تا بنا کنند وہشت نیز آمدہ است وچار ودو نیز آمدہ است
وبعضے از مفسران بر این آیہ کہ انہ کان للاوابین غفورا بدرستے کہ خدا تعالے
مر اوابین را یعنے کسے کہ بازگردیدہ اند از گناہان نیک آمرزندہ است گفتہ
اند مراد از اوابین کسانی اند کہ نماز چاشت بگذارند ودر حدیث ست کہ صلوۃ
الاوابین حین ترمض الفصال یعنے رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت کہ نماز
اوابین وقتے ست کہ سنگریزہ گرم شود بآفتاب وپاے شتر بچہ چون بزمین
رسد بسوزد واز گرما وبعضے از مفسران گفتہ اند کہ نماز اوابین درمیان شام ونماز
خفتن ست شش رکعت واگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد بنشیند و
بسبق باطن مشغول باشد کہ ثواب بسیارست وحضرت خواجہ بندہ را باین فرمودہ
اند واللہ تعالے ہو الموفق بعضے فوائد کہ از حضرت خواجہ باین فقیر رسیدہ بود

ایہا الکافرون و در رکعت دوم فاتحہ و قل ھو اللہ احد البتہ بخواند بعد ازان
ہفتاد بار استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم واتوب الیہ بگوید واگر شب بگاہ
باشد بعد از تہجد و اشتغال بسبق باطن ساعتی بدست راست روی سوی
قبلہ تکیہ کند باز طہارت نو سازد از برای سنت و فریضۂ نماز بامداد و در راہ
مسجد بگوید استغفر اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا و چون در مسجد
درآید پای راست را پیش نہد و بگوید السلام علی اہل البیت اللہم افتح لی
ابواب رحمتک و چون نماز بامداد را ادا کند بر جای خود بنشیند و بسبق باطن
مشغول گردد تا آفتاب برآید و بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد رسول
صلی اللہ علیہ وسلم گفت من صلی الفجر بجماعۃ ثم قعد یذکر اللہ تعالی حتی
تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت لہ کاجر حجۃ و عمرۃ تامۃ تامۃ یعنی ہر کہ نماز
بامداد گذارد بجماعت پس بنشیند و یاد کند حق تعالی را تا آفتاب برآید
بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد و بہ نیت استخارہ یعنی طلب کند از حقتعالی درین روز توفیق
خیر باشد ثوابش مثل اجر حج و عمرہ تامہ کاملہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ حکایۃ
عن اللہ عز وجل یا ابن ادم ارکع لی ارکعات من اول النہار اکفک اخرہ
حق سبحانہ وتعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار برای من دو رکعت نماز
در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من
قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوۃ الصبح حتی یصبح یصلی رکعتی الضحی لا
یقول الا خیرا غفر لہ خطایاہ وان کانت اکثر من زبد البحر ہر کہ نماز بامداد بگذارد
و بہ نشیند بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد نگوید مگر خیر
آمرزیدہ شود گناہان او اگرچہ بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران
گفتہ اند در تفسیر این آیہ کہ ابراہیم الذی وفی یعنی ابراہیم پیغامبر وفا کرد

واین سخن حکیم غزنوی سنائی ست هر کسے معنے گفتند آخر بنده راپرسیدند
که تو چه مے گوئے گفتم این اشان بتجلے ذات ست که نفخت فیه من روحی
بیان آن می کند بعده گفتند پس غم چراست مصرع جانا تو کجا و ما کجائیم
وحضرت خواجه بنده را فرمودند که صل من قطعک واعط من حرمک واعف
عمن ظلمک که سعادت بسیارست و معنے آنست که بپیوند با آنکه از تو بریده
است وچیزے بده آن راکه ترا محروم کرده است وچیزے در وقت احتیاج
بتو نداده است وعفو کن از کسے که بتو ستم رسانیده است واین همه
خلاف هواے نفس ست ودرین حدیث فوائد بسیارست وسے گفتند که در
حدیث ست الفقراء جلساء الله تعالی الے المقربون غایة القرب یعنے فقیران
وصبر کنندگان همنشینان خداوند عزوجل در قیامت سیعنے نیک نیک برحمت
او نزدیک اند وفرموده اند که فقر دو نوع ست اختیاری واضطراری اضطراری
افضل ست زیراکه اختیارے حق ست به نسبت بنده وسے گفتند بے فقر
ظاهر و باطن کار تمام سنے شود وخواجه علاء الدین رحمه الله مے گفتند که همه
قرآن اشاره بنفے وجود ست وحقیقت متابعت سنت و مخالفت طبیعت
مشکل ست ودرین اشارت ست ؎

| ازان ما در که من زادم دگر باره شدم جفتش | ازانم گبر میخوانند کز مادر زنا کردم |
|---|---|

مراد ازین مادر طبیعت ست وبنده بترک اختیار خود وتفویض جزئیات
وکلیات بخدا بمقام بے نطق وبے بصر میرسد ومراد ازین سخن که حسنات
الابرار سیئات المقربین طاعت ست که آن حسنه نزدیک ابرار سیئه ست
نزدیک مقربان وسے فرمودند روندگان راه دو قسم اند بعضے انواع
ریاضات ومجاهدات همه از فضل او مے بینند وعمل را ملاحظه سنے کنند

حضرت باشد نمی توان آوردن که وماقدروا اللہ حق قدرہ اسے ما عظموا اللہ تعالےٰ حق تعظیمہ وسے فرمودند کہ اگر یار بے عیب خواہے بے یار مانے واین بیت مے گفتند

| بندۂ حلقہ بگوش ار ننوازے برود | لطف کن لطف کہ بیگانہ شود حلقہ بگوش |
|---|---|

وسے فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میدہد تا بشریت غالب ست میسر نشود واین بیت مے گفتند

| ساقی قدحے کہ نیم مستیم<br>ما را تو بسا ممان کہ تا ما | مخمور صبوحی الستیم<br>با خویشتنیم بت پرستیم |
|---|---|

لک الحمد یا ذا الجلال والاکرام علے توفیق الاتمام والسلام علی خیر الانام

تمت

تمت الرسالۃ الانسیۃ من تصنیف مولانا محمد یعقوب چرخی رحمہ اللہ تعالےٰ

فقط

واین طائفہ زود تر بمقصود میرسند الحقیقۃ ترک ملاحظۃ العمل و پیر مربے
مے فرماید عمل را سہا مکن ولکن گران بہا بکن و خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ مے گفتند
کہ ما فضیلیانیم دویست کس بودیم کہ قدم در کوے طلب نہادیم فضل حقتعالی
بمن رسید یعنے قطب وے مے گفتند بیست سال ست کہ بفضل آلہے بمقام بی
صفتے مشرف شدہ ایم چنانکہ بآن اشارہ شد بآنکہ عتا درصفتیم جملہ مائیم ہمہ
واز خواجہ علاء الدین رحمتہ اللہ علیہ سماع دارم کہ مے فرمودند کہ حضرت خواجہ
محمد علی حکیم ترمذی در بعضے از تصانیف خود ذکر کردہ اند در بخارا مجذوبے پیدا
شود کہ ویرا چہار دانگ از ولایت نبے صلے اللہ علیہ وسلم نصیب باشد
من بودہ ام وے مے گفتند کہ دو کرت تا حجاز رفتم کسے کہ ویرا قابلیت اینمعنی
باشد نیافتم وے مے فرمودند درین آیۃ کہ ابراہیم علیہ السلام گفت رب ارنی
کیف تحیے الموتے قال اولم تومن قال بلے ولکن لیطمئن قلبے مراد از اطمینان
قلب آن بود کہ ابراہیم مظہر صفات احیائے شود وے مے گفتند این آیۃ
لاتخافوا ولا تحزنوا اولیاء اللہ لاخوف علیہم ولا ہم یحزنون بآن آیت کہ
انما المومنون اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم مناقض نیست زیرا کہ دران آیۃ سلب
خوف و حزن از اولیاے نسبت وعدۂ الوہیت وصفت جمالی حق ست
و درین آیۃ نسبت بندہ و در آیۃ فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن باللہ مراد از
طاغوت ماسوے حق ست سبحانہ وے مے فرمودند روزۂ ما نفی ماست و
نماز ما کانک تراہ است واین بیت از ایشان باین فقیر رسیدہ

| | |
|---|---|
| تا روے ترا ندیدم ای شمع طراز | نے کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز |
| ور بے تو بوم نماز من جملہ مجاز | چون با تو بوم مجاز من جملہ نماز |

ومعنے آنست کہ بعد از وصول بمقصود معلوم مے شود کہ طاعتے کہ لائق

ملازمان قطب اہل حقیقت و عرفان مظہر صفات ربانی و مور د اخلاق سبحانی آنکہ

| | |
|---|---|
| گشتست بے کبر و ریا و کینہ | نور قدسے را رخش آئینہ |
| وان لقای او جواب ہر سوال | مشکل از وی حل شود بی قیل و قال |
| و سعے لنفسن و اصفیہ لحسنہ | سیلقیٰ الزمان و فیہ مالم یؤت |
| اردت لہ مدحا فما من فضلہ | تاملت الاجل منہا و قلت |

اسعنی قدوۃ العارفین انسان عیون المحققین وارث الانبیاء والمرسلین شیخنا و سیدنا شیخ بہاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبند قدس اللہ تعالیٰ روحہ و طیب مشہدہ و نور ضریحہ و نفعنا بمحبتہ والاقتداء بسیرتہ و شمہ ایست از لطائف معارف کہ در خلال اقوال در مجالس صحبت سے علی الدوام فی اللیالی والایام بر زبان مبارک خویش میگذارند و بندۂ ضعیف محمد بن محمد الحافظ البخاری وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب و یرضیٰ بعضے آن کلمات قدسیہ را از سر صدق و ارادت بہ نیت تیمن و استرشاد در قلم سے آورد و اکنون بامر و اشارۂ اعزہ و دوستان متعنا اللہ تعالیٰ بلقائہم و ادام برکتہ بقائہم حرفے چند از ان انفاس براسے تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق و محبان محقق باستماع آن کلمات انتفاع گیرند چنان بود کہ گویا شرف مجالست صحبت ایشان دریافتہ اند و از ایشان سخن شنیدہ اند

## ذکر احوال و مقامات شریفہ و کرامات و آثار عجیبہ

سلہ ہر کہ خود از سر او آگہ بدی + فخر رازی راز دان رہ بدی + چون کہ او من لم یذق لم یدر بود + عقل تخیلات او حیرت فزود ۱۲ سلہ یعنی بفتح العنون فی نسخۃ المحمودی بخط شریف قدس سرہ ۱۲ سلہ المراد بالعیون اقطاب ۱۲ والانسان قطب الاقطاب ۱۲ سلہ و توصیف کلمات بقدسیہ بواسطۂ آنست کہ از عالم قدس وارد شدہ و وجود بشریت را دران مدخل نیست و اشارت سے بمعنے آنکہ بزبان مبارک ایشان سے گذرانید ۱۲

# رسالهٔ قدسیه من کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرمودهٔ خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و منتهی شکر و سپاس بی اندازه و قیاس حضرت پادشاهی راجل ذکره که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود اوست[۱] تو بدو بشناس او را نی بخود ✣ راه از وخیزد بدو نی از خرد ✣ تلطفت باولیائک فعرفوک ✣ ولو تلطفت باعدائک لما جحدوک ✣ و صلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت نبوی را صلی الله علیه وسلم که جمیع انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق ست[۲]

| آفتاب[۴] جان و ایمان همه | خواجهٔ کونین[۳] و سلطان همه |
|---|---|

و خلفا و احباب او و بر محبان و بر آل و اصحاب و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلمهٔ چندست از انفاس نفیسه و کلمات متبرکه حضرت علیه صدر مسند ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصائص ولایت

[۱] یعنی یافت او بطریق ذوق و وجدان میسر نیست مگر با آنکه حق سبحانه و تعالی بنده را بمحض عنایت بخود راه نماید و بر وی تجلی کند ۱۲ [۲] هر یک از انبیا حاجب امت خود ست و پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم حاجب الحجاب و افاضهٔ معارف و حقایق بر جمیع اولیا و انبیای او بواسطهٔ روحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ [۳] مراد کونین عالم غیب و شهادت ست و غیب میگویند ماسوای عالم شهادت را وگاه غیب میگویند وجود علمی که مسمی باعیان ثابته ست میخواهند و ماسوای وجود علمی را چه وجود خارجی شهادت و چه وجود روحانی را عالم شهادت میگویند ۱۲ [۴] بنور طلعت تو یافتم وجود ترا ✣ بآفتاب توان دید کآفتاب کجاست ✣ مظهر اتم یعنی در عالم ظاهر آفتاب آن ۱۲

| جان فشان و خون بگرمی بازجوی | گر تو مرد رازجوئے رازجوی |
|---|---|

بقدر تصفیهٔ دل از علائق[۱] و عوائق و شواغل و بر مقدار تامل بسیار در سخنان ایشان فهم و معانی ظاهره تخم فهم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم وراثت[۲] و عیانست نه از علم دراست و بیان از طوریست که هر چند از آن طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوق[۳] و اشارت سخن گفتند بحقیقت شرح آن با کسے که بدان نرسیده است نتوانستند گفت و ما قدروا الله حق قدره و ما زادوا بیانهم غیر ستره فان الاعراب عنه بغیر ذائقته ستر والاظهار بغیر واجده اخفاء و مقصود گویندگان جز بتنبیهی و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسے را در سر پنداری بود درهم شکند تا فضل دیگران و افلاس خود بیند سخن بعضے از مشائخ ست قدس الله تعالی ارواحهم لاتزن الخلق بمیزانک و زن نفسک بمیزان الصدیقین لتعلم فضلهم و افلاسک شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه دعا میکرد و میفرمود الٰهی کار تو بعلت[۴] نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم

نظم

| ذکر ایشان کرده ام اینم نه بس | گر نیم مردان نه ستا هیچکس |
|---|---|
| خوش دلم کین قصه از جان گفته ام | گر نیم زیشان ازیشان گفته ام |

سه ۱ مراد بعلائق موانع ظاهریست و بعوائق باطنی چون خیالات و اوهام فاسده ۱۲ سه ۲ مراد بعلم وراثت علمی ست که نتیجهٔ عمل ست و اشارت بدین علم ست آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم ۱۲ سه ۳ آنچه طریق دریافت آن بغیر ذوق ممکن نیست اگر کسی آن را از الفاظ و عبارات فراگیرد و گمان برد آن چیز را دریافته است چون در حقیقت غیر آن را دریافته است جهل مرکب خواهد بود ۱۲ سه ۴ یعنی بمحض فضل و عنایت است بی آنکه کار او بعلت نیست یعنی همه افعال مستند بذات حق نه باسباب هرچند ظهور افعال او از پس پرده اسباب است سه

بی دفع عطش تشنگان آب کند + بی دفع کلال خفتگان خواب کند + حاشا که کند غیر سبب کاری لیکن + زیر پس پرده اسباب کند ۱۲ +

که از مبدا تا منتهای ایشان گذشته است واکثر من ان یعدوی‌یحصی ست اگرچه درین
وقت قوای درخورست وپسندیده تا از نسیمات ریاض احوال عجیبهٔ ایشان
شمهٔ بمشام جان طالبان صادق برسد و دلهای وجاهتهاے ایشان را ازان
استراحی حاصل باشد و برموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امید
وصول بفضل آلہے ونزول فیض نامتناہے باشد اما درینوقت بدین مقدار اختصار افتاد

| | |
|---|---|
| ؎ حدیث معجز تبریز و شمس دین کم گوی | که نیست درخور او گفت عقل سودائی |
| خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را | که هست بر تو موکل غیور لالائی |

وخود سخنان این طائفه که از ذوق وحال ست نه از حفظ وقال بحقیقت چنانکه
اهل بصیرت گفته اند فقه الله اکبر وبرهانه الاظهر ست ویقینی که اهل بصیرت را
از تامل در سخنان این طائفه حاصل آید اقوے واعلے بود از یقینی که بمشاهدهٔ
خوارق عادات باشد ازینجا گفته اند ؎

| | |
|---|---|
| موجب ایمان نباشد معجزات | بوے جنسیت کند جذب صفات |
| معجزات از بهر قهر دشمن ست | بوے جنسیت پئے دل بردنست |

وچون سخنان این طائفه از تجلے کلام الٰہی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان
نتوان آورد ویکے از کبرا میگوید الحمد لله الذے جعل الانسان الکامل معلم الملک و
ادار تشریفا وتنویها بانفاسه الفلک وبا این همه بعضے از منکران قرآن اساطیر الاولین
خوانند یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا پس سخنان این طائفه کنیل مصر للمحبوبین وبلاء علی المحجوبین ست

| | |
|---|---|
| هرکس افسانه بخواند افسانه است | وانکه دیدش نقد خود دُر دانه است |
| آب نیل ست وبقبطی خون نمود | قوم موسیٰ را نخون بود آب بود |
| دشمن انحرف این دم در نظر | شد ممثل سرنگون اندر سقر |

ؔ خوارق عادات مشترک است میان مومن ومشرک واما یقینی که از سخنان اینطائفه پیدا شود که اهل استقامت اند درانجا هیچ اشتراک نیست ۱۲

غجدوانی از خلفای امام ربانی شیخ یعقوب ابو یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف همدانی
را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی ست که از کبار مشائخ
خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان ست و شیخ ابو علی
فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی ست نسبت ایشان
بسه واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد و دیگر نسبت شیخ ابو القاسم گرگانی
در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی ست که پیشوای مشائخ و قطب زمان
خویش بودند و چون دران عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه
و سالکان طریق انتباه اند بسیار می بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اعز من الکبریت الاحمر
گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از انکه در صحبت و متابعت یکی
از کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت
بواسطه تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی پس از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت
و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم
و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که
مشائخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکاة نبوت هر چند انوار بواطن ایشان
را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء و ازینجاست که همه مشائخ را اتفاق ست که معروف کرخی را قدس الله
تعالی روحه که سلسله اکثر مشائخ باو می پیوندد انتساب او در علم باطن بدو کس است
یکی بداود طائی ست قدس الله تعالی روحه که نسبت او درین معنی بحبیب
عجمی ست و او بحسن بصری ست رضی الله عنهما و آورا به امیر المومنین علی کرم الله وجهه

۱

۲

مزار متبرک که در نواحی بخاراست و منسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است
از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ما وراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است
و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجهٔ ما قدس الله سرهما دران واقعه این بوده است
که قدم در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنت کنی و از بدعتها اجتناب
نمائی و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدا سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجهٔ
ما قدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها و وصیتها عمل میکردند
و بعنایت حق سبحانه و تعالی نتیجهٔ عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند و بر
موجب آنکه دران واقعه مامور بودند بعمل بعزیمت بذکر علانیه عمل نکرده اند و بواسطهٔ
عمل به آن وصیتها ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصهٔ شرح آن واقعه
و سائر احوال و کرامات عزیزهٔ ایشان در مقامات ایشان مسطور ست که بعضی از
اعزهٔ اصحاب و خلص احباب متعنا الله ببقائهم و ایدهم و وفقهم بجمع و تالیف آن قصد
نموده ان شاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه و اجملها تمام گردد و بذکر نشر آن مقامات
گوشها و زبانهای محبان و مخلصان منور و معطر شود و حضرت خواجهٔ ما را قدس الله روحه
در طریقت نظر قبول بفرزندی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی ست که
ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود
انجیر فغنوی اند و ایشان از خلفای خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت
خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت ارادت
و صحبت و تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشان را بخدمت امیر سید کلال رحمة الله علیه
که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور ست اما نسبت تربیت حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی
روحه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجهٔ عبد الخالق غجدوانی ست
قدس الله تعالی روحه چنانکه شمهٔ ازان در بیان آید و حضرت خواجه عبد الخالق

تیز بوده بعد از انتساب بحضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم وہمچنین اہل تحقیق برآنند
کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای
رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ بر امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ مقدم بوده اند ہم بہ نسبت
باطن تربیت یافتہ اند وشیخ الطریقہ شیخ ابوطالب مکی قدس اللہ روحہ در کتاب
قوۃ القلوب فرموده است کہ قطب الزمان در ہر عصری الی یوم القیمہ در مرتبہ و
مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق ست رضی اللہ عنہ وآن سہ دیگر از اوتاد کہ
فرود تر از قطب اند در ہر زمان نائب مناب آن سہ خلیفۂ دیگر اند حضرت امیر المومنین
عمر وحضرت امیر المومنین عثمان وحضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین
و بر مثال یقین وصفت وحالت ایشان اند وآن شش دیگر از صدیقان کہ صفت
ایشان ست کہ بہم یقوم الارض وبہم یرزقون وبہم یدفع البلاء عن اہل الارض وبہم
یمطرون در ہر زمانے نائب مناب آن شش دیگر اند از عشرہ مبشرہ رضوان اللہ تعالی
علیہم اجمعین وحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در اواخر حیوۃ خطبہ فرمودند و دران
خطبہ چنین گفتہ اند اما بعد فان اللہ عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلا ولو کنت متخذا احدا خلیلا
لاتخذت ابابکر خلیلا و در حدیث دیگر فرموده است ان اللہ عز وجل اتخذ ابراہیم خلیلا
وموسے نجیا واتخذنی حبیبا ثم قال وعزتے وجلالی لاوثرن حبیبی علے خلیلی ونجی
ومضمون این دو حدیث آنست کہ اہل بصیرت وارباب تحقیق گفتہ اند خلت عبارتست
از دو مقام یکے نہایت مرتبہ محبی واین معنی مرادست در حدیث دوم و دیگر نہایت
درجات مراتب محبوبی ومراد این معنی ست در حدیث اول وہیچکس را با حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درین مرتبہ شرکت نیست لفظ مقام محمود مشعر باین
نہایت ست ومبنی باین درجہ کمال ست وآنکہ فرموده صلے اللہ علیہ وسلم اگر
کسے را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکرؓ را بودے دلیل ست آنکہ

وایشان را بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم
باطن بہ امام علی بن موسی رضاست رضی اللہ تعالی عنہ وایشان را بہ پدر خود امام موسی
کاظم رضی اللہ عنہ وایشان را بہ پدر خود امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ و طریقہ ایشان
طریقہ ائمہ اہل بیت ست ابا عن جد رضی اللہ عنہم اجمعین چنانکہ مشہورست و سلسلۂ ائمہ
اہل بیت را رضی اللہ عنہم در علم ظاہر و علم باطن علمای و کبرای امت رضی اللہ عنہم
بیانا لعزتہا و نفاستہا و تعظیما لشانہا سلسلۃ الذہب نامند و شیخ ابوالحسن خرقانی را انتساب
در تصوف بسلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی ست قدس اللہ روحہ و تربیت
ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزیدست و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات
شیخ ابویزید بمدتی بودہ است و شیخ ابویزید را انتساب بہ امام جعفر صادق ست
رضی اللہ عنہ و تربیت ایشان ہم از روحانیت امام جعفرست رضی اللہ عنہ و بنقل صحیح
ثابت شدہ است کہ ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفرست رضی اللہ عنہ
و امام جعفر را انتساب در علم باطن بدو طرف ست یکے بہ پدر خود امام محمد باقر
رضی اللہ عنہ و امام محمد باقر را بہ پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی اللہ
عنہم و امام زین العابدین را بہ پدر خود سید الشہدا حسین بن علی رضی اللہ عنہم و سید الشہدا
حسین بن علی را بہ پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ و امیر المومنین
علی را بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ اجمعین دیگر امام جعفر را
انتساب در علم باطن بہ پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست رضی اللہ عنہم
و قاسم بن محمد از کبار تابعین ست و از فقہاء سبعہ است کہ در میان تابعین مشہورست
و آراستہ بعلم ظاہر و باطن و قاسم را رضی اللہ عنہ انتساب در علم باطن بسلمان فارسی ست
رضی اللہ عنہ و سلمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم و تشریف سلمان من اہل البیت انتساب در علم باطن با بوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

بادشاها دل بخون آغشته ایم | پای تا سر چون فلک سرگشته ایم
گفته من باشیم روز و شب | یک نفس فارغ مباشید از طلب
چونکه با لطفت چنین همسایه ایم | لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم
چون بود جان بخش بی سرمایگان | گر نگهداری حق همسایگان +
رهبرم شو زانکه گمراه آمدیم | دولتم ده گرچه بیگاه آمدیم
هرکه در کویت بدولت یار شد | در تو گم گشت وز خود بیزار شد
مبتلای خویش و حیران توام | گر بدم ور نیک هم زان توام
نیستم نومید و هستم بی قرار | بو که درگیرد یکی از صد هزار

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد در استیلای خوف رجا بود و در غلبهٔ رجا خوف باشد و در عین آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود و آن نظر سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه بر مرید ابوتراب بخشی نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بودی او را قوت کشیدن بار آن نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او متلاشی نگشتی وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود در صحرائی بودیم بکاری بیرون آمده و تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی دران بیابان آوردیم و با هم گر از هر نوع سخن می گفتیم تا سخن بدین جا رسید که سخن در عبودیت و فنا می رفت او گفت فنا تا چه باشد گفتم تا غایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن فی الحال بمیرد درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او بعد از مفارقت روح بیفتاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پا سوی قبله

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بحسب ولایت وعلم باطن کہ علم باللہ ست اکمل وافضل واعلم و
اعظم اولیای امت ست بلکہ افضل ہمہ صدیقان بعد از پیغامبران صدیق اکبر
است وکبرای اہل بصیرت راقدس اللہ تعالی ارواحہم برین معنی اجماعیست و
این معنی بکلی دفع خیال کسانی می کند کہ برخلاف این اعتقاد دارند وافضلیت اورا
تاویل بروجہ دیگر می کنند آنچہ مذکور گشت از احوال حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالی
سرہ درین محل واز بیان سلسلۂ مشائخ قدس اللہ ارواحہم معلوم گردد کہ ایشانرا
طریقۂ اویسیان بودہ است وبسیار از مشائخ ایشان کہ درین سلسلہ مذکور اند
اویسی بودہ اند ومعنی اویسی انیست کہ حضرت شیخ طریقہ شیخ عطار قدس اللہ روحہ
گفتہ اند کہ قومی از اولیاء اللہ عزوجل باشند کہ ایشان را مشائخ طریقت وکبرای
حقیقت اویسیان نامند وایشان را در ظاہر حاجت بہ پیری نبود زیراکہ ایشانرا
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در حجرۂ عنایت خود پرورش مید ہد بیواسطہ غیری
چنانکہ اویس را داد رضی اللہ عنہ واین عظیم مقام بود وبس عالی تا کرا اینجا رسانند
واین دولت بکہ روی نماید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
وبسیار از مشائخ این طریق را در اوان سلوک توجہ باین مقام بودہ است چنانکہ
شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را کہ سلسلۂ مشائخ ابوالجناب نجم الدین
الکبری قدس اللہ تعالے ارواحہم بایشان مے پیوندد واز طبقۂ شیخ ابوسعید
ابوالخیر وشیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس اللہ تعالی ارواحہم در ابتدا ذکر این بود کہ
علے الدوام گفتے اویس رہ و در طریق سلوک ارواح مقدسہ وسائط اند در وصول
فیض ربانی وتجلیات رحمانی اما در طریق جذبہ کہ طریق وجد خاص ست ہیچ واسطہ
درمیان نبود ومقصود از ذکر لا آلہ الا اللہ توجہ بوجہ خاص ست کہ ضروری ہمہ موجودات
والتجا واعتصام بصفت قیومیست چنانکہ عطار قدس اللہ سرہ می فرماید غزل

| اولیا را هست قدرت از اله | تیر جستہ باز گرداند ز راه |
| --- | --- |

ونیز گفته اند که اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی المشهد باشند یعنی آن
مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطهٔ روحانیت عیسے باشد علیه الصلوة والسلام
سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک ایشان پژمرده شد
از کشته شدن آن مورچه متالم ومتاثر گشت الهامی بدل او رسیده که در آن مورچه
دم در دم او در دمید مورچه زنده شد دران حالت ابویزید عیسوی المشهد بودند و
نیز گفته اند که کاملان اولیاء الله را نصیب تمام ست از نور حیوة حقیقیه که صفت ذاتیه
جناب احدیت ست و عکسے ازان بر فطرت سلیمهٔ انسانیت یافته است ایشان
اندکه بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت که تغیر کنندهٔ آن
فطرت ست خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقیه بهرهٔ تمام دارند باین
نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال مخفیه خلق مطلع میشوند
بطریق فراست و از مطالعهٔ هیأت و اوضاع بدنیه آن معانی مخفیه را ادراک میکنند
و دیگر هم باین نور حیوة حقیقیه که نور آلهی ست دلهای طالبان مستعد را زنده می
گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقیه شریف ترست از زنده بحیوة حسیه
اما زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احیاے حسے شدن کمترست و قوع وے
درمیان اولیاء الله و عظیم ترست در نفوس خلق بدان التفات نمودند منها همه
دور افتادگی هاے خلق ازانست که خود را دور مے اندازند و باختیار بار بر خود
زیاده مے کنند و گرنه قصور در فیض آلهی نیست خدمت امیر سید کلال تمثیل مے نمودند
مے فرمودند که تا نم تعلقات دور نشود کوزهٔ وجود شائستهٔ آن نشود که او را در خمدان
درست در آرند باز چون کوزها را در خمدان تصرف در آورند بعضے ازان خمدان درست
بدر مے آید و بعضے شکسته و این به نسبت ظهور ارادت ازلیست و با این همه آن را

از چاشت تا نیمروز دران روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
ازان صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم در نزدیک آنجا سایه بود زمانی
دران سایه در تحیر نشستم و باز از آنجا بز دی آمدم و در روی وی نگاه کردم رنگ
آواز اثر که سے هوا سیاه ہے میز و حیرت من زیاده شد ناگاه دران حالت الهامی
بدل من رسید که بگو محمد زاهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة دران ظاهر شدن
گرفت و در اعضای وی حرکت پدید آمد و درہمان ساعت زنده شد و بحال اصل
باز آمد بخدمت امیر سید کلال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در اثنای
قصه گفتم روح از بدن او مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چرا
دران حالت نگفتی زنده شو گفتم الهامے بدل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده
اهل تحقیق گفته اند پرورش بهر دو صفت جمال وجلال سالک را وقتی بود که بحقیقت
محبت ذاتی رسد و یکے از علامات رسیدن به محبت ذاتی سالک آن بود که
جهات صفات مقابلهٔ محبوب همچو اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزدیک سالک
یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یعطے الحق سبحانه المحبوب من اولیائه فے الدنیا
اول ما یعطے اهل الجنة فے الآخرة وهو قوله کن فیکون و تلک الکلمة صورة الارادة الملکیة
و در صفت این مقام ست انچه گفته اند نظم

| | |
|---|---|
| چون چنین خواهی خدا خواهد چنین | مید هد حق آرزوی متقین |
| کان لله بوده در ما مضے | تا که کان الله پیش آمد جزا |

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع
ارادت حق سبحانه و تعالے گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بشناسد
که آنحضرت تبعیت را نشاید و اگر این صفت از وی ظهور کند بے اختیار وی باشد
یعنی از خواست امتناع نماید بیت

| | |
|---|---|
| خلیل یطلع قلقاتی الی المی | کثیر واما الواصلون قلیل |
| غواصان را اگرچه سے ہمی نبود | در ہر صدفی درِ یتیمی نبود |
| در عمر بنا در آنچنان سے افتد | وین دولت ہر سیہ گلیمی نبود |

وآین سیر فی اللہ را مقام وصول خوانند و در سیر الی اللہ سیر عاشق ست بمعشوق و در سیر فی اللہ سیر معشوق ست در عاشق واین سعادت بعد از فنای صفات بشریت وبے اختیاری حقیقی میسر گردد چنانکہ در ہر دو عالم اورا ہیچ مرادے و خواستے نباشد جزا و وآین بے اختیاری حقیقی بواسطہ بے اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا وقدرست چون اینجا از عہدۂ تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود وچون از عہدۂ تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید حق عزت از پیش جمال حقیقت بکشاید وقاصد بمقصود ومرید بمراد رسد قال الجنید رضہ الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق ومنہا اثر توجہ بروحانیت اویس قرنی رضی اللہ عنہ انقطاع تمام وتجرد کلی از علائق ظاہری وباطنی بود و ہرگاہ کہ توجہ بروحانیت قدوۃ الاولیا خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ نمودہ شدی اثر آن توجہ ظہور بے صفتی محض بودے وہرچند دران توجہ سیر افتادی ہیچ اثری وگردی وصفتے مطالعہ نمے افتاد چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بے نہایت محو شود ہرچند آدمی از خود وجودی طلبد وانچہ سرمایۂ ادراک ست از خویشتن بجوید جز بے صفتے وبے نہایتے چیزی دیگر نہ بیند آین سخن را وقتے سے فرمودند کہ از مبادی سلوک واحوال خود حکایت سے کردند وتوجہات خود بارواح طیبہ مشائخ کبار رضی اللہ عنہم وظہور اثر ہر توجہی را دربیان آوردند گفتہ اند اولیاء اللہ مختلف اند بعضے بے صفت اند وبے نشان وبعضے بصفت اند وبعضے از صفات نشان مند گشتہ اند مثلاً گویند ایشان اہل معرفت اند یا اہل معاملہ اند یا اہل

کہ شکستہ بیرون آمدہ است فی الجملہ ہم امیدی ہست کہ دیگر بار او را آرد سازند و باگل دیگر یار کنند و کوزہ سازند و بار دیگر بخدان برند تا باشد کہ این بار درست بیرون آید و می‌فرمودند کہ امیر در آخر حیات سہ شبان روز روی بقبلہ متوجہ نشستہ بودند و با کسی سخن نمی گفتند بعد ازان بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجہ آن بود کہ شناختہ شود کہ این در را بقبول باز مے کنند یا بہ رد اولیا را اللہ را الحکم آیۃ لہم البشری فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ الآیۃ ہم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانہ و تعالی بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر انچہ فرمودند ہمہ دور افتادگیہا اے آخرہ بنا بر آنست کہ ہر چند بندہ را صفت اختیار و خواستہای طبعی کمتر مے گردد وجود بشریت بیشتر نفی می شود و ازان نفی قرب بندہ بحق سبحانہ و تعالی زیادہ میگردد زیرا کہ گفتہ اند

| | |
|---|---|
| قرب حق دوری تست از بود خویش | بے زیان خود نیابے سود خویش |

و بمقدار نفی اختیار بندہ را با حضرت الوہیت موافقت در تدبیر تقدیرا و بیشتر میشود و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد ہموارہ بندہ بواسطہ ترک اختیارہا و خواستہای گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات قرب ترقی می نماید تا چون بدرجۂ اعلی بی اختیاری رسد و او بحقیقت ہیچ خواستے نماند انگاہ از حضیض بشریت بذروۂ عبودیت ترقی تواند بود و شائستہ آن تواند گشت کہ بتصرفات جذبات الوہیت او را بمرتبۂ الفناء فی اللہ والبقاء بہ برسانند کہ اول درجات ولایت خاصۂ اوست و منتہای سیر الی اللہ ست و مبدء سیر فی اللہ ست عجائب این طور را نہایت نیست و سلوکی کہ عبارت از سیر الی اللہ ست غالبا بحکم سنت الٰہی شرط این جذبہ است کہ در سیر فی اللہ است نہ آنکہ ہر کہ علی القطع طلب کند یا بدیا ہر کہ سلوک کند بہ مقصود رسد

| | |
|---|---|
| نہ ہر صدف کہ فرو خورد قطرۂ باران | درون سینۂ او گشت جای ذر دانہ |
| صدف بباید و باران و بحر و چندین سال | ہنوز نیست محقق کہ مے شود یا نہ |

واستقامت باطن آنست که در جنب کلمهٔ توحید همه تعلقات روحانی وجسمانی منفی گردد
ونفی آن همه تعلقات استقامت احوال ست ودلیل بر استقامت احوال استقامت
افعال ست که امتثال امر ونهی خداوندست وتعظیم فرمانهای حضرت اوجل ذکره است
وجز باستقامت افعال استقامت احوال معلوم نمی گردد ودر رونده راه را هر آئینه
روش وکوشش می باید تا کار او بجای رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله
وکوشش یعنی سعی نمودن در کارهای حق سبحانه وتعالیٰ وعمل کردن بانچه او را معلوم شده
است هرچه میگوئیم از لوازم است که بآن عمل کنیم لم تقولون مالا تفعلون کاری مشکلست
فاذکرونی اذکرکم ذکر حق سبحانه وتعالی یاد کردست بدان هر آئینه که مذکورست
وهرچه دیده شد ودانسته شده همه غیرست وحجابست بحقیقت کلمهٔ لا آنرا نفی باید کردن
ونفی خواطر که شرط اعظم سلوک ست سبب تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف
عدم از نتیجهٔ جذبهٔ الٰهی ست بکمال میسر نگردد ووقوف قلبی برای آنست که اثر آن جذبه
مطالعه کرده شود وآن اثر در دل قرار گیرد ورعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع
خواطر متفرقه است ودر ذکر قلبی چون عدد از بیست ویک بگذرد واثر ظاهر نشود
دلیل باشد بر بیحاصلی آن عمل واثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود
ودر اثبات اثرے از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد آنکه خداوند جل
ذکره در کلام مجید میفرماید ما عندکم ینفد وما عند الله باق در معنے این آیه چنان باید
دانستن که اعمال صالحه وافعال حسنه که از اهل ایمان در وجود مے آید وقتی عند الله
مے گردد که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد وعلامت قبول عمل نفی شدن
وجود بشریت است دران عمل وظاهر شدن اثر تصرفات جذبهٔ الٰهیست بدان
وفقک الله تعالےٰ در تتمه سبعضے از این فوائد که اهل بصیرت روح الله ارواحهم
گفته اند مقصود از سر همه عبادات ذکر خداوندست عزوجل وبسعادت عظمی کسی رفتند

محبت اند یا اہل توحید اند و کمال حال و نہایت درجات اولیا را در بے صفتے وبے نشانے گفتہ اند بی صفتے اشارت بکشف ذاتی ست کہ مقام بس بلندست و درجہ بس شریف ست و عبارت و اشارت از کنہ آن مرتبہ قاصرست و این سخنان نسبت بمتوسطانست کہ ادراک بصفتی میتوانند کرد نسبت حال مبتدیان کہ از ادراک قاصر اند

نظم

| | |
|---|---|
| برتر از علم ست و بیرون از عیان | ذاتش اندر ہستے خود بے نشان |
| زو نشان جز بے نشانے کس نیافت | جان جز جان فشانے کس نیافت |
| گر عیان جوئی نہان انگہ بود | ور نہان جوئی عیان انگہ بود |
| ور بہم جوئے چو بیچون ست او | آن زمان از ہر دو بیرون ست او |
| صد ہزاران طور از جان برترست | ہرچہ خواہم گفت او زان برترست |
| عجز ازان ہمراہ شد با معرفت | کو نہ در شرح آید و نہ در صفت |

و کمال این مرتبۂ بے صفتے حضرت سید المرسلین است صلی اللہ علیہ وسلم و ہمہ انبیا و اولیا علی حسب مراتبہم خوشہ چینان خرمن سعادت او نید و باستمداد از باطن مقدس او در درجات این مرتبہ ترقی مینمایند و مقام محمود کہ مخصوص بحضرت اوست صلی اللہ علیہ وسلم اشارت بکمال این مرتبہ است و از خواص مرتبۂ بے صفتے آنست کہ صاحب این مرتبہ از اہل تمکین بود و از صحبت قلب بصحبت مقلب قلب پیوستہ باشد و بجمیع صفات و اخلاق الٰہی متخلق و متصف گشتہ باشد و متصرف بود در احوال باطنی و بنابرین او را ابو الوقت گویند و از صفتے بصفتے باختیار خود انتقال توانند نمودن و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی

| | |
|---|---|
| شدہ باشد و ازین معنی گفتہ اند | صوفی ابن الوقت باشد در مثال |
| لیک صافی فارغ ست از وقت حال | حالہا موقوف عزم و رای اوست |
| بستہ بر رای جہان آرای اوست | و منہا حدیث اجمعوا وضوءکم جمع اللہ شملکم |

اشارت ست بآنکہ وضوء باطن را با وضوء ظاہر جمع کنید تا استقامت باطن بحال ...

مستعد و تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد ثمرهٔ ولایت بکمال حاصل آید کو تاہ کلمه بقدر نورانیت دلیست و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ کامل ہولرا تبیع نبود و دل او را نورانیت تمام بود و اول راه آن بود که صفات مذمومه را از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین اول از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد شایستهٔ آن شود که تخم ذکر دران پاشیدن گردد لیک صفت ذمیمه پیش مبتلا بود جهد دفع آن نیز کند اگرچه اول در تصفیه دل باید کوشیدن در مبدائ سلوک به تبدیل اخلاق مشغول نباید شدن زیرا که چون توجه بشرط حاصل آید و بر مراقبه ادامت شود تصفیه دل دست دهد بامداد فیض حق سبحانه و تعالی چندانی به تبدیل اخلاق و تحصیل صفات دل میسر گردد که بعمرها بمجاهدت دست ندهد و چون این معنی بفیض فضل حق سبحانه و تعالی بحاصل آید بحد اعتدال و طریق صواب باشد و هرچه او را از رفتن راه مشغول گرداند از پیش بردارد زیرا که راه نتوان رفتن الا بدل فارغ و چون این همه گرچه مشکل و چون مشکل کسی بود که طهارت کرد اکنون او را با امام حاجت بود که با واقتدا کند و آن پیر راه و کامل تصرف است بسبب آنکه راه حق سبحانه تعالی پوشیده است و راه های شیطان براه حق آمیخته راه حق یکیست و راه باطل هزار و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله

نظم

| | |
|---|---|
| نیست ممکن در ره عشق ای پسر | راه بردن بی دلیل راه بر |
| رو بجو یار خدائی را تو زود | چون چنین کردی خدا یار تو بود |
| گر ز تنهائی تو نومیدی شوی | زیر ظل یار خورشیدی شوی |
| وانکه در خلوت نظر بر دوخته است | آخر آن را هم زیار آموخته است |
| خلوت از اغیار باید نه زیار | پوستین بهر دی آمد نی بهار |
| یار آئینه است جان را در حزن | در رخ آئینه ای جان دم مزن |
| تا بپوشد روی خود را از دست | دم فرو خوردن بباید هر دست |

که ازین عالم انس و محبت حق سبحانه وتعالی بروی غالب بود وغلبهٔ انس و محبت او جز
بدوام ذکر او عزوجل نبود واصل مسلمانی کلمهٔ لا اله الا الله ست و وی عین ذکرست و همه
عبادات دیگر تاکید این ذکرست و روح نماز تازه کردن ذکر حق ست سبحانه بر دل
بسبیل هیبت و تعظیم و مقصود از روزه کسر شهوات ست تا چون دل از مزاحمت شهوات
خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و شوق
بلقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و معاصی برای فراغت ذکرست پس مقصود
از امر و نهی ذکرست و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود و از محبت حضرت الٰهی
بهیچ چیز دیگر التفات ننماید و او را هیچ معبودی نماند که طاعت او بجز حق سبحانه وتعالی
و هوای معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود که در وقت امر و نهی خداوند را
عزوجل فراموش نکند و امتثال فرمان بجا آورد و گرنه نشان آن بود که ذکر او جز حدیث
نفس بیش نبوده است پس می باید که اساس مواظبت بر ذکر بر توبهٔ نصوح باشد از
جملهٔ معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و نسبت حق سبحانه تعالی که ذکر با وجود
مخالفت مذکور را اثر حقیقی نبود و دیگر از شرائط آنست که در طلب صادق بود و در طلب
و داعیهٔ سلوک راه او را کمال حاصل باشد تا هرچه او را از سلوک مانع آید و مشغول گرداند
از ان متوحش گردد و نفور شود و از وجود نیز گریزان شود تا از همه روی تواند گردانید
و مشغول ذکر حق سبحانه وتعالی تواند گشت ؎

| | |
|---|---|
| سیر آمدهٔ ز خویشتن می باید | برخاستهٔ ز جان و تن می باید |

و شیخ عطار قدس الله سره العزیز میفرماید ؎

| | |
|---|---|
| ذکر او بار و اح سرمایه است | یاد او مغز همه سرمایه است |
| بر تهور تا م او گو ئی سے همی | تو ز ننگ خویش نگذشتی دمی |

و فائدهٔ کلی از ذکر آنگاه حاصل شود

که از شیخ کامل صاحب تصرف تعین گرفته باشد تا از ان تخم ذکر حقیقی که در طالب

نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطف ست و مفید شرح صدر و اطمینان دست
و یاری می دهنده است در نفی خواطر و حادث که آن باز داشت نفس سبب وجدان
حلاوت عظیمه است در ذکر و واسطه بسیاری از فوائد دیگر و حضرت خواجه ما قدس الله
روحه در ذکر باز داشتن نفس را لازم می شمردند چنانکه رعایت اعداد را لازم نمی شمرده اند
اما رعایت وقوف قلبی را هم میداشتند و لازم می شمردند زیرا که خلاصه آنچه مقصود ست
از ذکر در وقوف قلبی ست و واسطه مطالعه جمیع مکونات و محدثات بنظر فنا و مشاهده وجود
قدیم حق سبحانه بنظر بقا و ملازمت برین معنی صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد
و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا او را میان عقل و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام
حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از آن بجای رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل
یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانه نماند و ذاکر در ذکر و ذکر در مذکور فانی گردد و چون بارگاه
دل از زحمت اغیار خالی گردد و به حکم لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن
الحدیث جمال سلطان الا الله تجلی نماید بر حکم دعوة اذکرکم مجرد از لباس حرف و صوت
و خاصیت کل شیء هالک الا وجهه آشکارا گردد و ذکر روح با ذاکر وجود او در بحر نامتناهی
ذکرکم مستغرق و مستهلک گردد

ع ذکر کن ذکر تا ترا جان ست
پاکی دل ز ذکر یزدان ست — چون تو فارغ شوی ز ذکر بذکر
ذکر خفیه که گفته اند آن ست — یاد کرد و بازگشت و نگهداشت

و یادداشت مقصود از ذکر لسانی و قلبی و نگهداشت که مراقبه خواطر ست یادداشت
است که مشاهده و فانی شدن و ذکر خفیه است علی الحقیقة و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله
تعلیم الف و باست تا ملکه خواندنی او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب
صادق قابلیت استعداد آن یابد شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و بمرتبه
یادداشت بی زحمت تعلم الف و با برساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یادداشت

در کلام مجید فرموده است اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

| | |
|---|---|
| گر نتوانے ز خود بریدن | در پهلوے پهلوان ما باش |
| وهم درین سخنے گفته اند | در پهلوی راستین نشین تا بدل رسی |
| در پهلوی چپش نیابی از هر که پری | وچون سعادت صحبت او را دریافت |

تصرف خود را فانی کند و در باطن او هیچ تصرف نبود کار خود جمله با و گذارد و بداند که منفعت در خطای مقتدا بیش ازانست که در صواب او اگرچه وجه آن نداند حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه میفرمودند که یکی از فوائد مشورت با اهل دل و مردم عزیز نسبت که اگر در آخر امر وجه صواب در انکار ظاهر شود وجود تو در میان نباشد واگر خلاف صواب ظاهر شود هم وجود تو در میان نباشد مشائخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اذکار ذکر لا اله الا الله را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین وارد است که افضل الذکر لا اله الا الله وصورت این ذکر مرکبست از نفی واثبات وبحقیقت راه بحضرت عزت باین کلمه توان برد حجب روندگان نتیجه نسیان ست وحقیقت حجاب انتقاش صور کونیه است در دل و در انتقاش نفی حق واثبات غیرست وبحکم المعالجة بالاضداد درین کلمه نفی ماسوای حق سبحانه تعالی ست وخلاص از شرک خفی جز از مداومت وملازمت بر معنی این کلمه حاصل نیاید پس ذاکر باید که در طرف نفی جمیع محدثات را بنظر فنا و ناخواستن مطالعه میکند واز معنی ذکر می اندیشد ونفی خواطر دیگر می کند و در طرف اثبات وجود قدیم حضرت عزت را جل ذکره بنظر بقا ومقصودے ومطلوبے ومحبوبے مشاهده می فرماید در هر ذکر در اول وآخر حاضر می باشد وهر چیزے که دل را با آن پیوندی بیند بنفی آن پیوند را باطل می کند وباثبات محبت حق را قائم مقام آن محبت میگرداند تا بتدریج دل از جمله محبوبات ومالوفات فارغ شود وهستی ذاکر در نور ذکر مضمحل گردد وعلائق وعوائق وجود بشریت از و برخیزد وگفته اند باز داشتن

به نسبت کسی که بآن نهایت دل و روح که ذکر گرده شد نرسیده باشد و خفی روحی
خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند که وایده هم بروح منه تا واسطه گردد میان عالم
صفات خداوندی و میان سر تا بواسطهٔ آن راه یابند بعالم صفات الوهیت مصرع
که رستم را کشد هم رخش رستم * لایحمل عطایا الملک الامطایا الملک و ذکر در مرتبهٔ خفی تا
بحقیقة ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانوادهٔ حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق
غجدوانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت فرمودند یکست زیرا که تا وجود
روحانیست باقیست و بمرتبهٔ فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کبرا که لا
یطلع علیه ملک فیکتبه و لا النفس فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود
که باطن او از نفی بایستد و جز اثبات نتواند بود و ذکرا و الله الله شود اینجا بحقیقت کلمه
و سر او برسد و حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرمودند
که حقیقة الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة و شاهده در تجلی ذات
و مکاشفه در تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکر لسانی توجه کلیست بجمیع
قوای روحانی و جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجه کلی از ملازمت و مداومت باین ذکر
بدل برسد و از زبان بدل باز منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی متجلی گردد
و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و الله
الموفق و کمال درجات و مراتب ذکر آنست که مذکور بر دل مستولی شود مذکور ماند و بس
و همگی دل او دوست گردد فرقست میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه همگی
دل دوست گردد نتیجهٔ محبت مفرط بود که آن را عشق خوانند عاشق گرم رو همگی او را
معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام معشوق را نیز فراموش کند و چون
چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هرچه هست جز خدا تعالی فراموش کند بحقیقت
این معنی رسد که و اذکر ربک اذا نسیت غیره و نسیت نفسک لان تحقیق المذکور و شهوده

دلالت کردن پیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزلهٔ آنست کہ کسیکے پر و بال ندارد و داورا تکلیف مے کنند و می گویند بر پر و بر بام برآے

| | |
|---|---|
| قطعه ما به پر می پریم سوی فلک | زانکه هر قطعه است اصل جوهر ما |
| ساکنان فلک بجوز کنند | از صفات خوشش و عنبر ما |
| گل ما بیحد ست و شکر ما | دلبرے ما شدست و لبسر ما |
| ما همیشه میان گل شکریم | زان دل ما قوی ست در بر ما |
| زهره دارد حوادث طبع | که بگردد بگرد شکر ما |
| ذتن هاے هوا بریزد روح | از دم عشق روح پرور ما |

وگفته اند حقیقة الذکر عبارة من تحلیة بذاته سبحانه من حیث اسم المتکلم اظهار الصفات الکمالیة والوصفا بنعوته الجمالیة والجلالیة و ذکر بے شرک خفی الکنون دست دهد و سر کلمهٔ شهد الله انه لا اله الا هو آشکارا گردد ❁ تا ز خود بشنود نه از من و تو ✣ لمن الملک و احد القهار روح در بدایت فطرت اگرچه حق سبحانه را به یگانگی دانست اما یگانگی نشناخت زیراکه شناخت از شهود خیزد و شهود . از وجود درست نباشد که شهود ضد وجود ست چون وجود روح پدید آید عین وجود او دوگانگی اثبات گردد و در شرح این اطنابی وارد و مقصود آنست که اشارت شود بچیزی از معنی انچه حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه فرموده اند در معنے اذکرکم و ذکر حق سبحانه بنده را توفیق یاد کرده است بران مراتبی که ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه دو عالم جسمانی و روحانی ست و روح را واسطهٔ دو عالم دل و سر ست و مرتبه سر نزد طائفهٔ اهل الله برتر از مرتبهٔ روح و قلب ست و نزد طائفهٔ برتر از مرتبهٔ قلب و فرو تر از مرتبهٔ روح ست و بحقیقت سر عین روح و دل ست در نهایت مقام و هر یک چون در مقام خود متجلی گردند و بوصف غیریت متصف باشند و آن صفت غیریت سر باشد

دنیا خالی کرد و تخم ذکر در وی ودیعت نهاد اکنون هیچ نماند مگر باختیار تعلق دار داختیار
تا اینجا بود و پس بعد ازان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود که این تخم ضائع نماند
که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و ذکر بر دوام کلید عجائب ملکوت ست
و قرب حضرت آلهیت ست و ذکر بر دوام نه آنست که بزبان یا بدل بود بلکه آنست که
همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد ازانکه صافی گردانیده باشد از عداوت
خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد
و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر بر بعضی
غفلت ست که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد و
دوام مراقبه دولت بزرگیست و علامت صحت مراقبه موافقت احکام آلهیست و نیک
دشوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه
طریق ست موصل بحقائق و دوام مراقبه بی مقدمهٔ قطع علائق و عوائق و صبر بر مخالفت
نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی
قدس الله سره العزیز فرموده اند که مبتدی بر فرائض و سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر
بذکر بسر برد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی ست و
همان خاصیت که اهل هدایت را از ملازمت ذکر روی نماید از مداومت تلاوت حاصل گردد
با زوائد دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطهٔ تلاوت آیات مختلفة المعانی و دقائق
فهوم و حقائق علوم و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضلتر وردی در
کاملتر عملی نماز ست که عبادت تامه جامعه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم
ترمذی قدس الله تعالی روحهما از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند باسناد خود
که فرموده سمعنا ان تلاوة القران افضل من الذکر و آنگاه در تقویت این سخن فرموده چه
نیک غواصی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق کردن فاضلتر

یوجب نفی الغیر فاثباتک تثبت الغیریة فاثنیتک تثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت سیر الی الله بود و اکنون با دل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و مبدأ درجات ولایت خاصه رسیده باشد و این جا گفته اند

| قطعه چیست معراج فلک این نیستی | | عاشقان را مذهب و دین نیستی |
|---|---|---|
| هیچکس را تا نگردد او فنا | | نیست ره در بارگاه کبریا |

و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوة والسلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه خواص حضرت الوهیت است پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهدهٔ صورت بدرجاتی ترقی کند که عبارت ازان نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین گفتن فائدهٔ نیست این راه رفتن ست نه راه گفتن اما مقصود اهل الله از شرح این نوع سخنان ترغیب طالبات و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال و کشف عظمت آلهیت بر دل و غلبات اینحال دینی و دل عقل فراموش گردد و احوال و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد از فنا نیز فانی گردد اندرین عین فنا زبانش ناطق گردد و تن خاضع و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بے نشانے بود فیخفیه فے کسوة الآیة

| | انیست نشان بے نشانے | | کس را ندهد ز تو نشانے | |
|---|---|---|---|---|

و اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبود لیکن ذکر بر دی مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلمهٔ توحید آن معنی که دران حرف نبود و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بذکر و معنی او قرار گیرد چنانکه دل را بتکلف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را مهیا باشد هر چه درین جهان پیدا نیاید در آن جهان پیدا آید و چون زمین دل از خار و ساوس

رحمت بود هر روز و شبی بلکه هر ساعت و لحظه پندارد که در لا آله الا الله نور مسلمان ست
از هر چه جز لا آله الا الله است الا نماز فرض و سنت تبرا کند بکلی از چنان لا آله الله را لا بد و
نا چار داند و ما بقی را بلا و محنت شناسد تہی گردد از اندیشۂ کلی کائنات و تعلق گیرد بذکر لا آله
الا الله در ہمہ حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات ہیچ آلتی از افعال و اذکار
ظاہری و باطنی کاملتر و شافی تر از قول لا آله الا الله نیست شیخ شہید مجد الدین بغدادی
قدس الله تعالی روحہ گفتہ اند اتفق المشائخ قدس الله تعالی ارواحہم علی ان المرید
اذا لم یسلک طریق لا اله الا الله مدۃ قریبۃ باربعین سنۃ لا یصل الی حقیقۃ الا الله و حضرت
خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحہما فرمودہ اند کسیکہ دوام دولت
ایمان طلبد باید کہ در ہر کاری و در ہر حالی عادت وی گفتن لا آله الا الله بود و ظلمت
شرک خفی را باین کلمہ ہموارہ دور می کند از خود و ظہور نور ایمان را بر دل خود تازہ میدارد
چنانکہ رسول صلی الله علیہ وسلم فرمودہ اند جددوا ایمانکم بلا اله الا الله الحدیث ومنہا اہل
تلوین را مرتبہ ندماست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت ندارند بار نیابند
و اہل تمکین را مرتبۂ وزراست کہ حضرت سلطنت ایشان را نائب مناب خویشتن ساختہ است
و در تصرف ملک اختیار دادہ و مطلق العنان گردانیدہ پس اہل تمکین حال ایشان از زوال
ایمن بود و ہر گاہ کہ خواہند باختیار از صفتے بصفتے و از حالتے بحالتی منتقل گردند اہل
تمکین را نیز تلوینات احوال ہست اما فرق ست ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و
متصرف می توانند شد و آنکہ طائفہ از اہل الله گفتہ اند کہ مقصود از وعید تخفیف ست
این سخن از ایشان در وقت مطالعۂ الطاف ربوبیت بودہ باشد و در زمان غلبہ و تصرف
آن حال بر ایشان اما طائفہ از اہل الله کہ بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال
را بمیزان شرع سنجند اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظہور آرند و
اگر نہ بران اعتماد نکنند یکی از کبرا قدس الله ارواحہم میگوید لا اقبل من قلبی الا بشاہدین

از ان باشد که بکلام غود فان القرآن لم یخلق منذ نزل الی العباد و لایخلق ولا یتدنس

فهو علی طراوته وطیبه وطهارته وله کسوة الی نور عظیم لائق بجناب العظم وهو الله عز وجل و

ذکر الذی یذکره العبد بتبد عامن تلقاء قلبه من علمه بر به لاکسوة واگرکسی معنی قرآن نداند

باید که دل حاضر دارد در خواندن ونگذارد تا حدیث النفس او را بهر جانب برد و دل را

بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خدا است

عز وجل و صفت ویست و قدیم ست اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود و هفت

آسمان و هفت زمین را طاقت تجلی آن نباشد و امام احمد حنبل رحمة الله علیه می گوید

خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب تو بچه چیز فاضلتر گفت بکلام من قرآن

گفتم اگر معنی فهم کنند واگر نه گفت اگر فهم کنند واگر نه یحیی از کبرا میگوید قدس الله ارواحهم

کسیکه دارو خورد و نداند که چه میخورد اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی از قرآن بمنزله کوهیست

که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا می کند و آثار او را دفع می کند و چون نور قرآن

بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاده شود وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد خواجه

امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحها فرموده اند که جمله وظیفه تلاوت قرآن در شب

فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

و خاتمه سوره حشر و خاتمه سوره بقره ست و جمله وظیفه سوره یس ست و حضرت عزیزان

خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته مومن

برآید دل قرآن و دل بنی مومن و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف

بن ایوب همدانی قدس الله روحها که سلسله مشایخ خواجه ما قدس الله تعالی ارواحهم

بایشان می پیوندد چنین فرموده اند طالب را باید که شب در وزرا مستغرق کلمه

لا اله الا الله گرداند و خواب و بیداری بر گفتگوی وی نفقه کند دست از نوافل نماز ها

و ذکرها و تسبیحها بدارد و اقتصار برین کلمه کند جائیکه علم لدنی و حکمت الهی بود خدمت نقل

آن وہم وتحقیق جواب ازان شبہہ بنا برین معنی ست کہ فرق ست میان شرف حال و
میان فضیلت وکمال **ومنہا** طریقۂ اہل اللہ بر انواع ست بعضے برخصت عمل کردند
ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود نہ وجود خود و بعضے عمل بعزیمت کردند مقصود ایشان
نیز نفع خلق بود نہ وجود خود اما نفع خلق در عمل بعزیمت بیشتر ست وظہور دران تمام تر و از خطر
دور تر ہمہ در کار اند ہر آدمی مثال درختی ست درخت بے نتیجہ نبود یا میوہ دہد اگرچہ میوہ
مختلف طعم باشند یا در سایۂ او بیاسایند یا از حسن وطراوت او بنظر اعتبار بہرہ گیرند **نظم**

| | |
|---|---|
| ہر کس بدرت در آرزوئی دگر است | اندر تگ و پوے وجست وجوی دگر است |
| گرچہ کس را ہیچ کار و بار نیست | جملہ بیکار اند وکس بیکار نیست |

کمال وجود اہل اللہ ورای عقیدۂ خلقست و زیادہ از انست از عقیدۂ خلق جز بار خاطر چیزی
دیگر نیست مقصود از ان عقیدہ واظہار کمال البتہ تربیت وجود خلق است بار ہستے برای
منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن ہستی را از خود نفی سے باید کرد نسبت تربیت
ومنفعت وجود ایشان در اظہار کمال قصور و نقصان ست در باطن ایشان ازین معنی در
دعا آمدہ است اللہم لا تحدث لی عزا ظاہرا الا احدثت لے ذلۃ باطنۃ بقدرہ ولا ترفعنی
عند الناس درجۃ الا حططتنے عند نفسے مثلہا داعیۂ طلب کہ در یکے پدید مے آید وصحبت
اہل اللہ را طالب مے شود محض فضل الٰہیست در حق آنکس زیرا کہ ع منشور غمش
بہر دل وجان ندہند* باید کہ قدر آن نعمت بزرگ را بشناسد واگر ہمہ آن بود کہ
زمانی گوش دل را بہ سخن اہل اللہ دارد و توفیق آن یابد واکن داعیہ تربیت دہد و
تقویت کند و نظر اہل اللہ بران داعیۂ طلب کہ بے اختیار ایشان در یکے پدید آید و
ظہور کند بیشتر ست چہ اگر باختیار ایشان در یکے آن داعیۂ طلب ظہور کند آن اختیار
از ایشان محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم می گردد تا بے اختیار
ایشان از غیب چہ پدید آید و مستدیان واہل طلب را بنزدیک خداوند سبحانہ وتعالی

عد بین الکتاب والسنة وآن شام که عبدالله خجندی بما پیوست درآخر آن دوازده سال
بعداز واقعهٔ که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه در ترمذ با و نموده بود و باد در ان
واقعه فرموده که خود را تشویش مده این زمان وقت ظهور انچه می طلبی نیست این معنی در بخارا
بعداز دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن و بصحبت آنکس خواهی رسیدن و قصهٔ واقعه
خود را تمام بگذارند و اظهار طلب کردند دران واقعه دیده شد که مرا بردند و بکنج خانه
رسانیدند دریچه دران کنج خانه پدید آمد بران دریچه زنجیری و قفلی کلید آن قفل بیاوردند
و بمن تسلیم کردند مرا میل آن شد که قفل را بگشایم اندکی بگشادیم شعلهٔ بزرگ بران آمد با خویشتن
گفتم اگر این در را حالیا تمام بگشایم کس را قوت این شعلها نتواند بود کلید با منست هر وقت
که اختیار باشد بمقدار مصلحت میتوان کشود در صفت اهل تمکین گفته اند از رقِّ تصرف احوال
آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب تغیر
و ضعفی بحال ایشان راه نیابد و هیچ چیز از ممکنات سر ایشان را از مشاهدهٔ محبوب و اشتغال
بآن مشغول نتواند کرد اختلاط با خلق و مشاهدهٔ احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را
لغز نتواند کرد چنانکه اهل تلوین و اهل تمکین را به ندما و وزرا تشبیه فرموده اند ولی عزلت و
ولی عشرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف ست به نسبت حال و ولی
عشرت افضل ست بحسب کمال و هم چنین ملک مقرب اشرف ست از انسان ناقص و انسان کامل افضل
و اکمل ست از وی و آنکه در صحیح وارد ست در حدیث قدسی وان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ
خیر منهم و هم چنین انچه وارد ست در حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت ست ان من اغبط
اولیائی عندی مومن خفیف الحاذ و انچه دران حدیث دیگر وارد ست که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود ان لله تعالی عبادا لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغبطهم النبیون والشهداء لقربهم و مکانهم من الله
عزوجل و لقد تمنی اثنا عشر نبیا انهم کانوا من امتی و انچه وارد ست در احادیث دیگر که مثل این
احادیث ست موهم تفضیل خواص ملک بر خواص بشر است و موهم تفضیل ولی بر نبی ست دفع

علیه الصلوة والسلام و به نسبت استمداد از روحانیت او اگرچه اولیا را رحمة الله علیهم بواسطهٔ صورت جسمانیت وقتی باشد که غافل باشند ازان استمداد اولیای است را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیا علیهم السلام می باشد و استمداد باطن از روح آن نبی منافی تبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و مستمد اند از باطن مقدس او صلی الله علیه وسلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل ست و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بیواسطه معلوم و مفهوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در انداز د و قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم بشهادت وجد و ذوق بود نه بدلالت عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد بی حجاب صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی بکلی صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از لدن خویش بلدن حق سبحانه رسیده و از آنحضرت در معرفت ذات وصفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات تواند

نظم چون ملائک گوی لا علم لنا
تا بگیرد دست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانی تو هجا
همچو احمد پری از نور حجی
دانشی باید که اصلش زان سرست
زانکه هر فرعی باصلش رهبرست
هر پری بر عرض دریا کی پرد
تا لدن علم لدنی می پرد

و منها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در ملا و صورت تفرقه بیشتر ازان بود که در خلوت و صورت جمعیت بر مثال جوهریست که هرچند پوشیده تر بود جوهریت او صافی تر گردد و درین معنی گفته اند از درون سو آشنا و از

ونزدیک اہل اللہ تعظیم ونفاذ قویست وبرای اینست کہ یاد آوردازا ذارایت سے

طالبان لحن لہ خادما ظہور داعیۂ طلب دولتے بزرگ ست زیراکہ تاحق سبحانہ وتعالے
بصفت ارادت بروح بندہ تجلے نکند عکس ارادت اے آیے در دل بندہ پدید نیاید
وطالب حق سبحانہ وتعالی وطالب صحبت دوستان وی نگردد

| ۵ جوئندہ ازان نہ کہ جویان تونیست | | درجویائے بدان تراجویان ست |
|---|---|---|

وتربیت وتقویت این صفت دران بود کہ تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل مکمل گردد
تا بعنایت خداوند عزوجل مقصود زود بحصول پیوندد واگرنہ خطرآن دارد کہ آن صفت
طلب وزوی بقا نیابد ومنہا طریقۂ اہل باطن کم دیدن وکم زدن ونیستے وافتقارست
ودید قصور اعمال ومشاہدۂ نقصان احوال وجود بشریت ہیچ چیز چنان منتفے نگردد
کہ بدید قصور یکے از حکمتہاے کہ بنا بران زلت بر انبیا گذرانیدند این بود حقیقت استغفار
آنست کہ استغفار از وجود بشریت بود کہ اصل ہمہ گناہان ست بعد ازانکہ وجود بشریت
را بشناسد والم بقاے آن را در خود دریابد دوران اندوہ ماندگی از سر تضرع
درحضرت صمدیت جل ذکرہ بنالد تا حقیقت استغفار بود نظم

| خلق ترسد از تو من ترسم ز خود | | کز تو نیکی دیدہ ام وز خویش بد |
|---|---|---|
| دولت در دمسلمانیم دہ | | نیستی نفس ظلمانیم دہ |

در گذرانیدن قصور بر اہل اللہ ہم حکمت نفی وجود بشریت ایشان است واعتراض
موسی بر خضر علیہ السلام کہ بجہت غیرت شریعت بود یکے از حکمتہا کہ دران نفی وجود
موسی بود علیہ الصلوۃ والسلام مرشد علے الحقیقۃ جل ذکرہ ہر یک از دوستان
خود را نسبت بحال او تربیت مے فرماید وچون اولیاے امت را از نسبت ولایت
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم بہرہ ایست ہر آئینہ از نسبت ولایت پیغامبران دیگر
علیہم السلام نیز بہرہ بود اولیاے امت را بہرہ از علم لدنی بہ نسبت مشرب خضرست

لذا التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند بنابرین
حزن وخوف راکه سبب ظهور این در صفت طلب حظ روحانی یا جسمانی ست زیراکه
حزن بجهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال وخوف بجهت فوات آن در
استقبال ازیشان پرداخته واین تشریف مرایشان راارزانی داشته که الا ان
اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون الآیه وبحقیقت درین زمان اسم ولایت بر
ایشان مطلق شده است زیراکه درجهٔ ولایت که الفناء فی الله والبقاء به است
بعد از فناء مطلق بود از همه حظوظ وتعلقات جسمانی وروحانی وبااین همه در مقام ولایت
اولیاء خداوند را خشیت وهابت وعظمت وجلال الوهیت بجالی خوف وحزن تشبیه
است وبحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت آلهی لازم ذات شده وازین معنی
سید اولیا وسند انبیا صلی الله علیه وسلم فرموده است انا اعلمکم بالله واخشاکم بالله
وخواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالے روحه فرموده اند الانبیاء والرسل
صلوات الله وسلامه علیهم لم یامنوا المکر بعد البشری ولیس المکر عندنا الذی یفعله
العامة فالذی یفعله العامة خوف التحویل فهذا غیر مامون فاذا ادمن وبشر امن
فاما المکر الذی لایجوز امنه فاعظم شانا ومنها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه
میان دل وزبان می شود یعنی اشتغال ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید وعمل باطن
از شغل ظاهر حجاب نگردد اجازت دعوت خلق بود وبلوغ سالک عبارتست
از تصرف وجود فنا در وے ورسیدن در سیر فی الله که مقام جذبه است
وچون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و
کیفیات آثار جذبات را در خود دیده ومظهر صفت جذبهٔ آلهی شده لاجرم بصفت
جذبه در باطن دیگرے تصرف تواند کرد وآن تصرف وے تصرف حق سبحانه
باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف ست در خلق بحق ولی

برون بیگانه وش * این چنین زیبا روش کم مے بود اندر جہان * حقیقت نیت کہ
بحقیقت تحت اختیار نیست درین طریقہ درین صورت افتادہ است زروح صورت
ہر عملی نیت ست و اگر نیت نبود چشم داشت نتیجہ نبود ہیچ عملے نتیجہ ندہد اگرچہ در کسب
اخلاص خود را از نظر بہ نتیجہ نگاہ مے باید داشت اینکہ فرمودہ اند عمل بے چشمداشت نتیجہ
ندہد معنے الحدیث ست کہ وارد شدہ است عن بعض الصحابۃ رضی اللہ عنہم و روی
ایضاً مرفوعاً لا اجر لمن لا حسبۃ لہ حسبت و احتساب چشمداشت ثواب و نتیجہ باشد و اجر
نتیجہ عمل صالح ہم در دنیا بود و ہم در عقبے و ازینجا فرمودہ است ابو سلیمان دارانی
قدس اللہ روحہ کل عمل لیس لہ ثواب فی الدنیا لیس لہ جزاء فی الآخرۃ و منہا معلوم
نیست کہ در چہ صفت دارند و ختم بر کدام صفت خواہد بود و گاہے ایمنے و گاہے
اضطراب کار یست بے تدبیر و حیرتیست ضروری ہر کس از کسب صفتی بکمال رسیدہ اند
اما عاقبت کار ہمہ تحیر بود تن درمی باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن و وجود
خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکرہ تفویض نمودن کہ ابتدا و وسط معلوم ست
اما انتہا معلوم نیست کہ ختم کار بر چہ صفت ست و بر چہ حالت ست ہمہ برین بودہ اند
شیخ عطار قدس روحہ میفرماید نظم

پیش دانایان کہ رہ بین آمدند
گاہ بے گاہ از پے کین آمدند

جان خود را عین حیرت ساختند
ہمرہ جان عجز و حیرت ساختند

در تگ این بحر بے پایان بسی
غرق گشتند و خبر نہ از کسے

تو چنان دانی کہ این آسان بود
بلکہ کمتر چیز ترک جان بود

والہ و حیران شدم یکبارگے
مے ندانم چارہ جز بیچارگے

چند گویم جز خموشے راہ نیست
زانکہ کس را زہرہ یک آہ نیست

اولیاے خداے عز و جل خود را بکلی تسلیم تصرفات الٰہی گردانیدہ اند و دامن ہمت

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبے ہست بر حسب مراتب و درجات ایشان ومنہا وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا ہرگز بوجود عدم و وجود بشریت عود نکند ہیچ چیز از ممکنات وجود فناء اتغیر نتواند کرد ومراد از وجود بشریت وجود طبعے اصلیست نه وجود طبعے عارضے عود وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد وآن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعه

| | |
|---|---|
| موسیٰ اندر درخت آتش دید | سبز تر مے شد آن درخت از نار |
| شہوت و حرص مرد صاحبدل | ہمچنان دان وہمچنان انگار |

حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما یغضب البشر وارضی کما یرضی البشر وناطق ست بصحت این معنی و اہل معرفت چون بعد از مرتبۂ فنا فی اللہ بمرتبۂ بقا باللہ میسر سند انچه مے بینند در خود مے بینند وانچه مے شناسند در خود مے شناسند وحیرت ایشان در وجود خود ست وفی انفسکم افلا تبصرون من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم دو وام این دو صفت ست ومراد از عدم آن صفتے ست که گفته اند

| | |
|---|---|
| ز ذوق این عدم آمد جہان جان بوجود | زہے عدم که چو آمد وجود از وافزود |

ونیز گفته اند که این نه آن نیستے ست که او را محو مے نام ست بلکه آن نیستی ست که ہمه ہستیها او را غلام ست واول کسے که عبارت از حال فنا وبقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخراز بود قدس اللہ تعالےٰ سره که از کبار ائمه واجل مشائخ اہل تصوف ست از مشائخ مصر بوده است و در کتاب طبقات مذکور ست صحبت او با ذوالنون مصری وسری سقطی وبشر حافی وغیر ایشان از مشائخ کبار قدس اللہ تعالےٰ ارواحهم بود و وفات وی در سنه سبعة وسبعین ومائتین پیش

بحقیقت مظہر تصرف نبی ست وعلامت صحت حال ولی متابعت اوست نبی خود را
ومتصرف بحقیقت جزئی نیست وگفته اند واصلان وکاملان دو قسم اند جماعتی از مستغرقان
حضرت جلال آنانند که بعد از وصول بدرجۂ کمال حوالۂ تکمیل دیگران بایشان نرفته
غرقۂ بحر جمع گشتند ودر شکم ماہے فنا مستہلک شدند قباب غیرت وقطان ؟ بادی
حیرت اند ایشان را از وجود خود آگہی نبود بدیگرے کجا پردازند در ایشان گنجائی
آن کے بود که دیگران ابدان جناب آشنا توانند کر داین طائفه را از اذواق طور
نبوۃ بہرہ نبود وقسم دوم از واصلان وکاملان آنانند که چون ایشان از ایشان بربانید
باز تصرفات جمال ازلی ایشان را از ایشان دہد وخلعت نیابت پوشاند وحکم ایشان را
در مملکت نافذ گرداند وفضل وعنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع لجہ
توحید از شکم ماہے فنا بساحل تفرقہ ومیدان بقا خلاصی ومناصی ارزانی دارد تا خلق
را نجات ودرجات دعوت کنند این طائفه اند کاملان مکمل که بواسطۂ کمال متابعت
رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرتبۂ وصول یافته اند وبعد از ان در رجوع براثر
دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ماذون ومامور شدند قل ہذہ سبیلی ادعوا الی اللہ
علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی الآیۃ ہر کجا فرو ماندہ در ظلمت بیابان تحیر طلب بر خاست
حواله اورا در اقتباس جذوات ومواجید بانفاس طیبہ ایشان فرموده اند مقام ایشان
آن بود که گویند

| | |
|---|---|
| عیسی منم ومعجز من این نفس ست | ہر دل که شنید این نفسم زنده شود |

ومن احسن قولا ممن دعا الی اللہ وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین وجعلنا منہم ائمۃ
یہدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ودر صفت این طائفه گفته اند

| | |
|---|---|
| ای بسا کوہ احد کز راه دل بر کنده اند | ای بسا وصف احد کاندر نظر بنموده اند |
| این همه دعویست یعنی وی زدعوی بیشتر | وی دو صد چندانکه دعوی کرده بنموده اند |

از سکر حال فنا بصحو آید وغیبت از احساس درین مقام تمکین لازم دل نبود وشاید
که بعضی را اتفاق افتد وبعضی را نی بلکه باطن وی غرقهٔ لجهٔ فنا بود وظاهر وی حاضر
آنچه میرود از احوال وافعال باشد اهل فنا وبقا بعد از طلب ومجاهدت به طمانینت و
وجدان وسرور مشاهدت رسیده باشد ودرعین مراد نامراد گشته مقامات وکرامات
را حجاب دانسته ومشرب دل از کل حظوظ جسمانی وروحانی صافی کرده ورسیدن
بمرتبهٔ فنا نشان رسیدن بحقیقت ذاتی بود ومقام فنا موهبت محض ست واختصاص
آلهیست وسنت آلهی رفته است که از عطای محض که بحقیقت موهبت باشد وصورت
عطا وعاریت نبود هرآئینه رجوع نفرماید وازینجا گفته اند الفانی لایرد الی اوصافه
ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه فرموده است ما رجع من رجع الا من الطریق
وما وصل الی الله احد فلا یرجع عنه این ست معنی سخن حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی
روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت عود نکند ومقام فنای مطلق اگرچه موهبتی ست
اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرائط ست وشرط رسیدن بفنای مطلق توجه تام ست
بجناب حق سبحانه بواسطهٔ محبت ذاتی واجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود ومراد
از فنا جهت بشریت وخلقیت وخفای این جهت است در ظهور سلطان ربوبیت و
حقیقت واین معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هرچه اندر سلطان آتش افتد تقهر وی وصفت
وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر صفت آهن ست عین آهن همانست آهن
هرگز آتش نگردد ع تو او نشوی ولیکن ار جهد کنی + جائی برسی کز تو توئی برخیزد +
راه علم وعقل تا بساحل دریای فنا بیش نیست بعد از آن حیرت وبی نشانی ست وعجائب
این ظهور را نهایت نیست واحوال او جز بسلوک ورسیدن معلوم نگردد ع عاشقی
جز رسیده را نبود + وازینجا مبدا شهود عالم وحدت ووحدانیت بوده فالحق سبحانه
یتعدد الکل من حیث کون شیئ موجودا به معدوما بنفسه لا من حیث ان له وجودا خالصا

از وفات سید الطائفه جنید قدس الله تعالی روحه به بیست و دو سال و در تجرید
وانقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی
گفته اند فنا عبارت ست از نهایت سیر الی الله و بقا عبارت ست از بدایت
سیر فی الله و سیر الی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن مالوف و حظوظ
بشریت بکلی بیرون آید و در راه طلب توجه راست بحق بیارد و بادیه هستی
را بقدم صدق بیکبارگی قطع کند تا بکعبه وصال رسد نظم

| الیک یا منتهی همی و معتمدی | | ان حج قوم الی ترب واحجار |
|---|---|---|

و سیر فی الله آنگاه محقق شود که بنده را بعد از فنای مطلق که فنای صفات و فنای
ذاتست وجود حقانی ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف
الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و
بی یعقل که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر خفا در محشر
ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن بنده
مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده بصفات ذاتی
خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخود دست تصرفی کند عزل کرده
و درین مقام هر آئینه بنده محفوظ بود در رعایت وظائف شریعت و اقامت
امر و نهی دلیل بکلی صحت حال فنا این بود و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرحق را
عزوجل بر ویست دلیل عدم صحت حال فنا این بود ابو سعید خراز قدس الله روحه
درین معنی فرموده است کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل وساوس و هواجس نسبت
باکسی ست که هنوز از مقام فنا نگذشته شرک ظاهر باشد خفی بود و به نسبت باکسی
که به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود سکرش
از احساس غائب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود

وصول محب بمحبوب که نهایت جمیع احوال شریف ست بعد از فنا و بقای مذکور صورت بندد و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم تابتن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند وهمچنین در فنا وصول متصور نشود اما بعد از بقای وجود محب بمحبوب وصول تواند بود وجود محب که بقا یافته است بمحبوب از سطوات تجلے مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد نظم

| | | |
|---|---|---|
| مرغ تو چون شود دلی تا نپرد ببال تو | | در تو کجا رسد کسی تا نزود بپای تو |

فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود سعه

| | | | |
|---|---|---|---|
| | ومن هول النار کیف تحرق | | یحرق بالنار من یمس به |

وهمچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات سر واصل را از مشاهدهٔ محبوب واشتغال باو مشغول نتواند کرد چه رجوع واصل در احوال محبوب خود بود نه شهود حق سبحانه وتعالے او را حجاب خلق گردد نه خلق حجاب شهود حق سبحانه وتعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب حق سبحانه وتعالے گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود بحجاب دیگرے گردد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی باهم مجموع بود در فنا باقے بود و در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبهٔ وصول را که مراتب سیر فے الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن برسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از ان مراتب به نسبت یا نچه مانده است و بعمر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب نتوان رسید واز ینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم

| | | |
|---|---|---|
| تا جان باقیست در طلب باید بود | | اندرن حق جمله ادب باید بود |
| کم باید کرد و خشک لب باید بود | | یکدم اگر هزار دریا بخشے |

اتحد به فانه محال وبعد از رسیدن بدرجهٔ فنا فی الله وبقا بالله حکم تعین وتقید مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبهٔ بقا بالله در اتصاف بصفات ربانی او را تعینات حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات ست قدس الله تعالی ارواحهم میگوید علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الواحدانیة وصحة العبودیة وما سوی ذلک فمغالیط وزندقة وفنای فنا که در میان اهل الله متعارف است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد تا در رؤیت جلال وکشف عظمت الوهیت و غلبات آن حال دنیا وعقبی فراموش گردد واحوال ومقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل ونفس فانی گردد واز فنا نیز فانی گردد واندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود وتن خاضع وخاشع گردد و در عین فنا این همه حیرت وبی نشانی بود + **بیت**

کس می ندهد ز تو نشانی + اینست نشان بی نشانی + فیخفیه فی کسوة آلائه از حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه سؤال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده گفته باشند اما بازگشت این همه دو وجه ست یکی فنا از وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا از وجود نورانی روحانیست وحدیث نبوی علیه السّلام باین دو وجه ناطق ست که ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة وبعضی از کبرا قدس الله تعالی ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتان وقد وصلت وگاه گاه حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه در بیان این طریق سیر الی الله همه حجب را به یکی باز می آوردند و می فرمودند حجاب تو وجود تو هست دع نفسک وتعال خود را بر در بمان وانگه در رو + از تو تا دوست ره بسی نیست توئی + در راه تو خاشاک وخسی نیست توئی + واز اینجاست که بعضی کبرا قدس الله تعالی ارواحهم فرمودند لا حجاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام که در صحیح وارد است اماطة الاذی عن الطریق اماطة اذی اشارت بنفی وجود بشریت ست و



# رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجه عبید الله المعروف
# بخواجهٔ خرد خلف حضرت خواجه باقی بالله قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

این رسالهٔ نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المدققین عارف بالله خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد قدس الله روحه وافاض علی الطالبین فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجه بهاء الحق والملة والدین المعروف بنقشبند قدس الله تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در اظهار این اسرار واقع شد الحمد لله که حقیقت از آفتاب روشن ترست وجمال وحدت از مرآت کثرت بهمه حال در نظر آما بعد این رساله از حقیقت تو بسوی تست اگر بچشم همت مطالعه او فرمائی چنان دانم که از صورت بحقیقت برسی و وجد موهوم از میانه برخیزد ای سید یکی از بعد خبر دهد وآن را جهی بود و دیگری از قرب نشان مند گرداند آن را نیز سببی باشد حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع دهد که آنجا نه بعدست و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بُعد و قرب عین وحدت باشد ای سید هر فرقه با فرقهٔ دیگر در نزاع و جدال ست

وسیر فی اللہ مقام بقا بعد ازان ست وسیر عن اللہ باللہ مقام تنزل ست بمناسب
عقول خلق برای دعوت ایشان بحق واین مقام خاصۂ پیغامبران مرسل ست
صلوات اللہ علیہ وسلامہ علیہم اجمعین ومارمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی د
درین مقام تنزل درہر امری ایشان سار جوع بحق واستغفار دوام لازم بود
والیا را ازین مقام بہ تبعیت انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام بہرہ بود چنانکہ
فرمودہ اند قل ہذہ سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی و
سبحان اللہ وما انا من المشرکین واللہ یہدی وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ
واصحابہ اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین ۞

تمت

رسالۂ قدسیہ من کلام خواجۂ خواجگان خواجہ بہاء الدین نقشبند کہ
خواجہ محمد پارسا نوشتہ اند از فرمودۂ خواجہ علاء الدین
عطار کہ از اجل خلفاے حضرت خواجہ اند
قدس اللہ سرہم
فقط

و سر آن را خدا داند و خاصان او پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت
اشارتست بآنکه کثرت عین وحدت ست تفهیم ای سید نماز و روزه و زکوة و حج
و اشغال آن که موصل بوحدت اند بخاصیت و ایصال آنها بوحدت وقتی ست
که خالصاً لله مؤدی شوند چنانچه شرط کرده اند و معنی لله درینباب همه کس را فهم در نگنجد
و هر کس را تا کدام معنی بخاطر رسد اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آنست که تصور کنند
که نیت کردم که نماز گذارم یا روزه گیرم مثلا برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت
او که او را گم کرده ام و میخواهم که بوسیلهٔ این عبادت وحدت که عین الله ست ظهور
نماید ای سید عابد او ست و معبود او ست عابد ست در مرتبهٔ تقید و معبود ست در مرتبهٔ
اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه ست وجود نیست مگر یک حقیقت که هستی
صرف ست تفهیم ای سید چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها در طریقت واجب ست
همه مبنی و مشعر ست از بیگانگی و دوئی و اخلاق حمیده که تحصیل آنها لازم همه مجرد و معلم ست
از اشیای یگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست از شریعت و طریقت اگرچه سر ایصال
در اول او را معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی نمایند بشرط مناسبت غالبا بفهم آید چنانچه اشارتی
کردیم بآن ای سید این همه اشغال و اذکار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که
مشائخ وضع فرموده اند برای رفع اثنینیت موهومه است پس بدانکه فاصل میان
وحدت که حق ست و کثرت که خلق ست جز وهم و خیال نیست بتحقیق وحدت ست
که بصورت کثرت می نماید و یکی ست که بسیار در نظر می در آید چنانچه احول یکی را دو می بیند
و چنانچه نقطهٔ جواله بصورت دائره دیده مے شود و چنانچه قطرهٔ باران نازله بشکل خط
در نظر در آید پس وحدت عین کثرت ست و کثرت عین وحدت یعنے عابد که در
کثرت ست همان وحدت ست بذات و صفات خود در افعال و آثار ای سید
عارفے رفیع المرتبہ فرمود که درویشی تصحیح خیال ست یعنے غیر حق در دل نماند

مگر اہل وحدت کہ ایشان باہمہ یکے اند اگرچہ ہیچکدام با ایشان یکی نیست ای سید
اہل وحدت از مذاہب مختلفہ متضادہ ومشارب متنوعہ متناقضہ مشربی عذب لطیف
روحانی ومذہب عام وشامل حال وجدانی انتزاع نمایند وایشان را جز این مذہب
خاص ومشربی مخصوص نیز باشد چنانچہ در گفتگو در آید وگفتہ شود کہ متکلم چنین گفت وحکیم
چنین وصوفی چنان اے سید وحدت باطن کثرت ست وکثرت ظاہر وحدت
وحقیقت در ہر دو یکی ست اے سید موجود یکی ست کہ بصورت کثرت موہوم
می نماید اے سید ترا از وحدت بکثرت آوردہ اند واز یگانگی بدوئی وانمودہ بجہت
حکمتے کہ او سبحانہ داند وبندگان خاص او نیز باعلام او دانند وترا چنان ساختند
کہ از وحدت سابقہ ہیچ خبری نداری وازان حال اثری در تو پیدا نیست بلکہ
تمام عالم را حق سبحانہ وتعالی از وحدت بکثرت آوردہ بعد ازان چندی از بندگان
را بیواسطہ بخود آشنا کردہ از کثرت بوحدت بردہ وراہ وصول از کثرت بوحدت
تعلیم فرمودہ بکثرت فرستادہ چنانکہ ایشان در کثرت وحدت میدیدند وایشانرا
فرمود کہ بدیگران تعلیم این طریقہ نمایند ایشان امتثال امر نمودہ اعلام آن طریق نمودند
ہر کہ بران راہ عمل کردہ وپیروی آن جماعہ بزرگواران نمودہ از کثرت بوحدت
پیوست واز دوگانگی بہ یگانگی رسید آن جماعۂ بزرگواران انبیا اند وآن راہ وصول
شریعت وطریقت ست اے سید شریعت عبارت از فعلے چند وترکے
چند ست کہ آن را در کتب فقہی بیان کردہ اند وطریقت عبارت از تہذیب اخلاق
یعنی تبدیل اوصاف ذمیمہ باوصاف حمیدہ کہ آن را سفر در وطن نیز گویند وتعبیر
بسلوک نمایند وآن در کتب مشائخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی رحمہ اللہ تفصیل مذکور ست
وبعضے از آداب واشغال کہ مشائخ آن را وضع کردہ اند داخل طریقت ست
اے سید احکام شرعی کہ بنای آن ثنینیت ست بخاصہ موصل بوحدت ست

اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست مقید اوست کلی اوست
جزئی اوست منزه اوست مشبه اوست اے سید باآنکه همه اوست از همه
پاک ست این اطلاق او نسبتی دیگر ست غیر ان اطلاق که او همه است یا عین درین
اطلاق هیچ کشفی و عقلی و فهمی نرسد و یحذرکم الله نفسه اینجاست اے سید شهود در
مراتب ظهور ست و گاہے از مراتب بیرون بود و این شهود کالبرق الخاطف باشد
و دوام او مستحیل ست و حصول او و عدم او مقتضای جامعیت انسانی ست که مظهر اتم ست
اے سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست و درین مقام فنای کلی و انعدام
صرف ست و این از اقسام کلیه قیامت ست اے سید این معارف درین مقام
بتقریب نوشته شد آنچه سالک را ضروری ست همان فکر وحدت ست که بالا نوشته شد
باید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهومه که بعنوان غیریت در نظر می در آید
از نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جز یکے نه بیند و جز یکے نداند و جز یکی
نخواند اے سید طریق دیگر آنیست که لا اله یعنے همه چیزها که مشهود اند نیستند یا نمیعنی
که گم اند در وحدت ذات و مستهلک اند در وی الا الله یعنے وحدت ذات بصورت
این چیزها ظاهر ست در نظر ما مشهود پس اشیاء باطن اند و او ظاهر ست در اشیا پس
او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست پس
اشیا اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیاء اعتباری بود که آن نیز عین حق ست
اے سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجوه مختلفه میتوان فهمید مراقبه عبارت از ملاحظه
معنے وحدت ست بهر وجه که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه تعقل معانی گردد
آن را ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر بی تخیل الفاظ
تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجوه آن بسیار ست چنانچه از کتب بزرگان معلوم
تواند کرد مقصود آنست که معنے وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله چنانست که

الحق خوب میفرمودای سید چون حجاب جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخیال باید گرد
وشب وروز در خیال وحدت باید بود اے سید اگر سیادت میخواہے واحد شود
واحد باش و واحد شدن آنست کہ توہم از دوئی برآئی و واحد بودن آنست کہ بر وحدت
و در وحدت ہمیشہ باشی و تفرقہ خاطر و غم واندوہ ہمہ از دوئیست چون دوئی از نظر برخاست
آرام و قرار میسر گردد چنانکہ تا ابد ہیچ غم مبتلا نگردد و درد وجہان آسودگے
حاصل شود چہ آسودگی در عدم ست اے سید چون بحقیقت توحید برسی و وحدت
صفت تو گردد دانی کہ نسبت تو بحق بعد از سلوک ہیچ تغیر نبودہ است ہمان نسبت ست
کہ پیش از سلوک بودہ بلکہ نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکیست اے سید
دانستے پیدا کردی و بیقینے ہم رسانیدی کہ ہیچ آب و آتش زائل نگردد و از ازل
تا ابد حق موجود ست و بس ہرگز دیگری موجود نشدہ و توہم باطل اعتباری ندارد زید را
بیماری پیدا شد کہ خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف زید شنیدہ در طلب او شد
چون بعلاج ہای خوب بیماری او رفع شد عمرو ہیچ جا نبود زید بود پس سیمرغ قصد
سیمرغ نمودند چون بمنزل گاہ رسیدند خود را سیمرغ دیدند پس حقتعالی خود را بصفت
ہای خود میدانست این حقیقتہای چیزہاست بعد ازان بآن صفتہا خود را دانمود آن
عالم انیست اینجا غیر کجاست و غیر کجا موجود شد اے سید چون حقیقت کار اینچنین
دانستی و معلوم تو شد کہ قرب و بعد و مساوات ہمہ از توہم ست کے دوری بود
تا نزدیکے حاصل شود و کے جدائی داشتی تا پیوستگے پیدا کند در عالم اگر ہزار سال نظر کنی
غیر حقیقت مطلقہ کہ عین وحدت ست ہیچ چیز نیابی بلکہ ہیچ ذاتی و ہیچ صفتے و
ہیچ جنسے و ہیچ جہتے چہ خارجی و چہ ذہنی و چہ وہمے ہم نرسد کہ غیر او بود ہمہ اوست
و اوست ہمہ اے سید ہر چہ در ادراک مے درآید اوست و ہر چہ در ادراک نمے
درآید ہم اوست انچہ او را وجود گویند ظہور اوست و انچہ او را عدم گویند بطون اوست

مقدم ست بر ہمہ حقایق اگرچہ بظہور پایان از ہمہ افتادہ است آے سید سورۂ فاتحہ کہ
اول قرآن مجید ست الحمد للہ واقع شدہ و معنے او آنست کہ جنس حامدیہ و محمودیہ
مخصوص اوست یعنے حامد اوست و محمود اوست بہر حال و بہر صفت و بہر جا و بہر
صورت غیر او حامدی و محمودی نیست آے سید اول سورۂ بقر الم واقعشدہ الف
اشارت ست باحدیۃ کہ الف اول اوست و لام اشارہ است بعلم کہ لام وسط اوست
و میم اشارہ است بعالم کہ میم آخر اوست یعنے احدیۃ صورت علم گرفت و علم صورت
عالم آے سید انچہ ترا حضر ورست تعقل معانے وحدت ست و پیوستہ دران مراقب
بودن و تفصیل این معارف وارسیدن در اول امر ہیچ در کار نیست چون بعنایت
الٰہی معنے وحدت در دل نشیند و خیال دوئی مرتفع گردد ترا صفائی رو خواہد داد کہ
ہمہ علوم و حقائق بر تو مکشوف خواہد شد و خافیہ نخواہد ماند تا کثرت از نظر نرفتہ و توہم
دوئی باقی ست علوم صحیحہ مشکل ست کہ روی نماید آے سید چندروزی ریاضتی بخود
باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشہ باید ساخت تا خیال باطل از میان بررود
و خیال حق بجای آن نشیند آے سید تا این خیال در تو قرار نگرفتہ است و ظاہر
و باطن ترا فرو نگرفتہ بہیچ چیز متوجہ نباید شد چون اینحال قرار گرفت و تفرقہ ودو سے
برطرف شد ہیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چہ موہوم و باطل موجود حق را مزاحم نشود
آے سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب بہ برف بلکہ نزدیک ترازان باید داست
و یا چون نسبت طلا بزیورہا کہ از و راست کنند یا چون نسبت گل بظروف کہ از گل
ساختہ شود و اینہا ہمہ یکیست آے سید رابطہ میان عالم و حق ہمہ کلمۂ من ست
چہ عالم از و ناشی ست و او باری وہم کلمۂ الی ست چہ عالم بسوی او راجع ست • این
صدور و رجوع ہم در ازل وہم در ابد ست وہم در جمیع آنات زمانی چہ در ہر آن
عالم بحقیقت رود و از حقیقت برآید چون موج از دریا وہم کلمۂ فی ست چہ عالم در حق

بحقیقت قلبیہ و بتوسط تصور مضغہ متوجہ گشتہ ازین حیثیت کہ آن حقیقت قلبیہ مظہر حقیقت تخیل لفظ اللہ کنند و بروی اطلاق نمایند اے سید اگر بخود متوجہ شوی و توانی این توجہ را درست کرد کار بآسانی صورت میگیرد اے سید بدن تو صورت و مظہر روح تست وغیر او نیست و روح تو مظہر و صورت حق ست وغیر او نیست و این ہر دو صورت جسمی و روحی موہوم اند چون لفظ اللہ بخیال گوئی و بآن حقیقت کہ بصورت این دو موہوم ظاہر ست متوجہ گردی و دانی کہ من ہمانم امیدست کہ شہود شہادت وحدت در کثرت میسر شود و ہرچہ در نظر تو در آید باید کہ بدانی کہ صورتی دارد و روحی دارد و حقیقتی دارد چہ صورت او ملک ناسوت اوست و روح او ملکوت اوست و حقیقت او جبروت و لاہوت اوست کہ عبارت از ذات و صفات حق ست یعنے توجہ خاص بان شئے کہ عین حقیقت مطلقہ است اے سید جبروت صفات ست و لاہوت ذات ست و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شہود اعتباری مغایرتی روی می دہد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتیہ و ذاتیہ است و تا اینجا ذات و صفات را در یک مرتبہ اعتبار کردیم بجہت عینیۃ اے سید عالم علم حق ست کہ بتجلے ذات کہ الف اشارت باوست ظہور نمودہ و علم عین ذات ست اے سید حقیقت مطلقہ ظہورات بے نہایت دارد اما کلیات او پنج ست ظہور اول ظہور علم اجمالیست ظہور دوم ظہور علم تفصیلے ظہور سوم ظہور صور روحانیہ است ظہور چہارم ظہور صور مثالیہ ظہور پنجم ظہور صور جسمانیہ است و اگر ظہور انسانے را جدا گیری ظہورات کلیہ شش بود و این ظہورات را تنزلات خمسہ یا ستہ گویند و حضرات نیز گویند اے سید انسان جامع ہمہ ظہورات ست و بیان این جامعیت بوجوہ کثیرہ مے توان کرد اے سید باید کہ بدانی کہ حقیقت انسانی در ہمہ مراتب بظہورتے کہ مناسب آن مرتبہ ظہوری دارد و ہمہ حقائق صور آن حقیقت ست و این حقیقت ہر مرتبہ

حاصل شد و کار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی که خود را اندیدی
داور را دیدی آسودی دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و
عدم و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب ماند بالا ز زمان و مکان
در نور دیده شد ای سید چون تو نماندی هیچ چیز نماند که همه چیزها با تو و باندیشه
تو وابسته است ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی
ندارد چون تو خود را از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز در
حق نیست و همه چیزها در تو موجود اند چون خود را بحق بردی و دران دریای بیکران خود را
انداختی یعنی باین صفت آگاه شدی همه چیزها با تو دران دریا گم شد ای سید اگر نیک
در وی بنگری بدانی که انانیت که از تو سر میزند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی
در تمام عالم یک اناگوست که انانیت او از همه جا ظهور جلوه گرست ای سید علامت
وصول بحقیقت مطلقه آنست که انانیت که از سر تو میزند از همه چیزها انا توانی گفت اینجا
معلوم شود که حجاب جز تعین انانیت نیست ای سید یک ذات ست که تمام
عالم صفت اوست و قائم بدو و آن ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید
همان یک ذات ست که ذاتها شد و همان ذات ست که اول علم خود شده و دیگر بار
بصورت علمهای جهان شده و همان ذات ست که قدرت خود و قدرتهاست و
همان ذات ست که ارادت خود و ارادتهاست و همان ذات ست که سمع خود و سمعهاست
و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست و فعل خود و فعلهاست و کلام خود و
کلامهاست و علی هذا القیاس همان ذات ست که هستی خود و هستی هاست ای سید
هر چه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده بعد از ان ذات بصورت او در علم خود اولا و در عین
خود ثانیا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات و آنچه پوشیده بود در ذات
بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات خود بخود معاملت کرده و عاشقی

وحق در عالم کہ بوجہی آن مظہرست و بوجہی این مظہر و ہم کلمۂ مع است چہ معیت ذاتی
وصفاتی وفعلی بی شبہہ متحقق ست و ہم کلمۂ ہو چہ عالم عین حق ست وحق عین عالم و ہم کلمۂ
لیس چہ بوجہی عالم عالم ست وحق حق نہ عالم حق ست و نہ حق عالم اے سید بوجہی
از ہمہ روابط منزہ است و میان عالم وحق رابطہ نیست این اعتبار را لاتعین گویند آی
سید ہر کہ حق را باین وجہ بشناسد حق را بوجہی ممکن شناختہ باشد آے سید اول
سالک را باسم ظاہر متوجہ باید شد و بہ یقین باید دانست کہ اوست پیدا بہمہ صورت
ومعانی و ہیچ صورتی و ہیچ معنیٔ نیست کہ جز او بود این معنی را مکرر نوشتہ ام بجہت تاکید
باز می نویسم مقصود اینست کہ فکر وحدت لازم خود باید داشت وخود را دران فکر گم میباید کرد
چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بہرہ مندی خواہی یافت آی سید
اگر سالہا بعبادت وطاعت واذکار اشتغال نمائی واز وحدت غافل باشی از وصل
محرومی اگرچہ احوال وکیفیات غریبہ روی نماید وانوار و واقعات جلوہ گر گردد آی سید
حالی کہ آن را وصل توہم کنی وثمرۂ آن حال علم وحدت نباشد بحقیقت آن وصل نیست آنچہ
ظاہر شدہ مرتبہ ایست از مراتب ظہور نہ مقصود حقیقی کہ مطلق ست وظاہر در ہمہ وعین ہمہ
تا چیزے ظاہر شود و بوجہی از وجود یا شی از اشیا مغایرت دارد دران منزل مقصود نیست
اے سید ہرگاہ حقیقت این چنین باشد از اول ترا مراقبہ مطلق ضروریست تا
مسافت نماند آے سید تفرقہ وجدائی تا زمانی ست کہ ہمہ را یکے نیدانے و
نمے بینے چون ہمہ را یکے دانستے و دیدی از تفرقہ دوئی خلاص شدی و وصل
عریان میسر شد آے سید چون ہمہ را یکے دیدی ہمہ نماند بلکہ یکے ماند وبس
اے سید میان تو و مقصود راہے نیست ورا ہے کہ ہست ہمین ست کہ تو او را
جدا از خود و غیر از خود میدانی چون دانستی کہ تو نیستی اوست وبس راہ نماند جمعیت دل و
آرزدی دلی و معرفت نفس و معرفت حق وفنای مطلق و وصل وکمال قرب اینجا

آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گذارد و سورهٔ یس یکبار بخوان واگر در چهار رکعت
توانی خواند بهتر هم چنین بعد هر نماز سورهٔ یس یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد اما در وقت نماز
فجر در قرآن مجید فکر وحدة دست دهد و بدانکه خود عبادت خود میکند و خود کلام خود میخواند
الا عند الضرورة و بگو که حقیقت من مرا بخود بخش و مرا بپوش از من واز دوئی برآرای سید
سالک را هم آداب طریقت ضروریست تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از
اختصاری که مطلوب است اما آنچه طالب را توان نوشت این ست که خواب کمتر کند
چون ضرور شود و غالب شود بآن اندیشه که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک
باشد در شبانروز یکبار و اگر صائم بود بهترست و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب
دوئی و بیگانگی و واهم باطل ست هر چه در شرع منع ست و هر چه در طریقت بدست همه
این چنین ست این قاعده را نیکو یاد دار که ضروریست ای سید باید که سخن کمتر کنی در
خلوتها و صحراها تنها مراقبه و ملاحظهٔ وحدت میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را
در جنبش آرد و تفرقه باز دهد و از کسب وحدت و یگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزن
و هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیشه وحدت را یک لمحه از خود جدا مکن چون در مجالس نشینی بیشتر
مقید مشو مبادا غفلتی واقع شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای
سید در خفای این اندیشه خود را به تنهائی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با همه کس نباید
نمود مگر با مخصوصان خود ای سید با دلاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنائی
بوحدت باید کرد و همه را بنظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق
از میان بردار و انکار بالکلیه از میان برطرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد
تا خشم و غضب ظهور نکند لت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد و همه را معذور باید داشت
چه در خانه و بیرون خانه و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود واگر کسی
با تو بدی کند زنهار از آن دل بد نکنی و نرنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات

ورزیده و بندگی و خدائی در میان آور دو کارخانهٔ ازلی و ابدی برپا کن ای سید تو خود را
چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و
غم و بلا نه بینی ای سید روح تو اوست که با و زنده و دل تو اوست که با و دانائی و بصر تو اوست
که با و می نگری و سمع تو اوست که با و می شنوی و دست تو اوست که با و می گیری و پای تو اوست
که با و میروی ای سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که با و کار آن
جزو و عضو از تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که با و توئی ای سید اوئی و توئی
و منی همه صفت اوست دیگری در میان نیست ای سید توحید صفت واحدست نه من
و تو تا من و تو باقیست اشراکست نه توحید ای سید چون تو رفتی فناست و چون او
در میان آمد بقاست ای سید سلوک سعی تست در رفع اثنینیت و جذبه رفتن تست بوحدت
ای سید سلوک و جذبه و فنا و بقا اسم ولایت متحقق ست ای سید با همه آشنا نیازمندی کن
که عین مطلوب تواند و با دشمن دوستی ورزی که او نیز بمقصود تست ای سید با خود نیز بانظر
محبت ناظر باش که عین محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بد و نیک را در
دریای وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
است و اگر اندک گویم بسیارست بدایت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت این در
بدایت مندمج نه او را بدایت ست و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من میگویم نه من
می نویسم حقیقت خود به خود در گفتگوست ای سید چون در خواب شوی نیت کن که بعالم بطون
میروم در رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدانکه بعالم ظهور آمدم و از بطون بظهور
تنزل نمودم و باید که سحر برخیزی و استغفار کنی و بگوئی که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا
از من بپوش و از دوئی برآر و نماز تهجد کنی و سورهٔ یٰس اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی
که مختار خواجهای دین و دنیای ماست بعد از ان بفکر وحدت مشغول باش تا نماز صبح بر
چون از نماز فارغ شوی تا برآمدن آفتاب خواه مستقبل قبله بمراقبهٔ وحدة باید بود چون

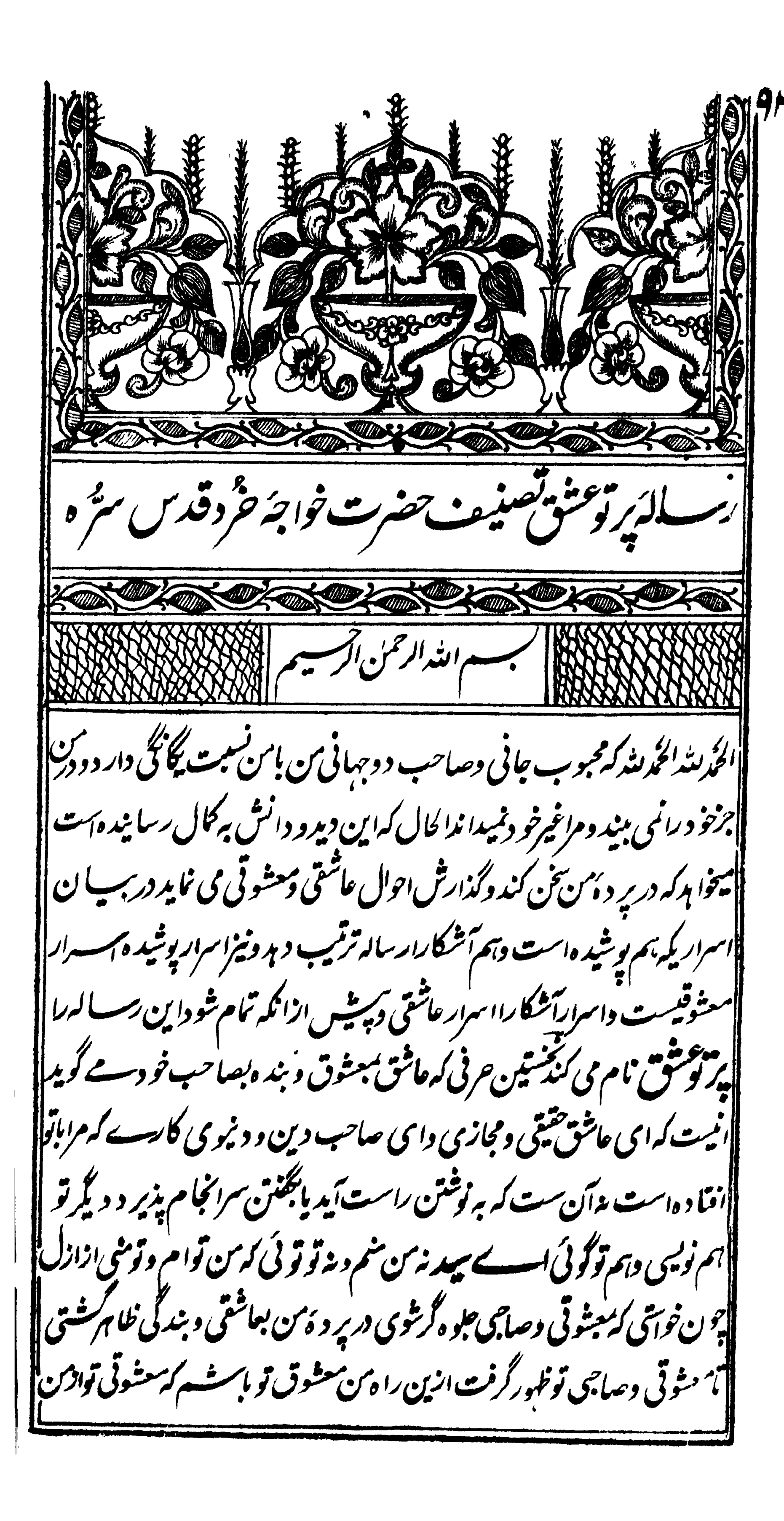
قیامتی بر همہ کس و بر ہمہ چیز آمدنیست و آن رجوع ہمہ است بوحدت اما بعد از آنکہ ظہور
کل واقع شود اگرچہ ہمہ از اصل خود بر آمدہ باشد لذتی کہ می باید ہمہ را روی ندہد مگر
بروی کہ اینجا قیامت بر آنہا گذشتہ باشد پس باید کہ سعی کنی کہ آن معنی کہ موعود ست
ترا از ینجا روی نماید تا آسودگی تمام حاصل شود و لذتی کہ می باید دست دہد ای سید
مقصود ہمین ست کہ وہم دوئی برخیزد و تو ثانی او ماند و بس ہمہ انبیا و اولیا برین اتفاق
کردہ اند در کتب الٰہیہ و حدیث و کلمات اولیا دلائل این بسیارست و عظمای ہر فرقہ
بوحدت قائلند و ہمہ بیک زبان برین رفتہ اند کہ غیر حق موجودی نیست عالم صورت اوست
و ظہور اوست و بس بخاطرست کہ شواہد این مطالب در کتاب علحدہ نوشتہ شود و از دلائل
عقل سلیم استنباط آن کردہ نیز پان آوردہ شود ان شاء اللہ سبحانہ ای سید امروز
کہ آخر الزمان ست و نزدیک رسیدہ کہ آفتاب حقیقت از مغرب خلقیت طلوع نماید از انجا
کہ پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاہر می شود و اسرار توحید از زبان خاص و عام
باختیار و بی اختیار فہمیدہ و نافہمیدہ سر میزند طالب را باید کہ خود را جمع ساختہ خود را
از خود بپوشد و حقیقت وحدت کما ینبغی بروی جلوہ گر شود و بگفتگوی زبانی اکتفا واقع
نشود ای سید اللہ مطلق و محمد برحق ست والسلام

تمت

الحمد للہ کہ رسالہ مجمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقائق آگاہ معارف
پناہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس اسرارہم لباس انطباع در بر کردہ در چشم مشتاقان
جلوۂ ظہور بخشید و سرمۂ رفع انتظار کشید

بدی به نیکوئی کنی این اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن دخل تمام
دارد در جمعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه
اگر ندارد معاملهٔ او آسان ست او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صومعه نشیند و بحقیقت
خود متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و وهم دوئی برخیزد آن زمان بهر روش که باشد
گنجایش دارد و اگر تعلقات ظاهر دارد حقوق شرعی متوجه ست باید که بقدر ضرورت بآن
پردازد اما باید که احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظهٔ وحدت که
حقیقت ست بالکلیه غفلت واقع نشود و میباید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبهٔ وحدت
باشد و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد
تا آنکه این معنی غلبه کند و از همه وارهاند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی
ظهور نمود همه حقوق از تو ادا خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود خدا وکیل تو خواهد شد
و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریق سلوک سم ست
اما کسی که گرفتار ست و نمی تواند از ان قطع کردن بضرورت احتیاط تمام نماید که چیزی واقع
نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر رود باید که رجوع نموده
تدارک نماید و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس تکلف نباید کرد و از
لباس فقر با خود چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل باید بود و از گذشته و آینده یاد
نباید کرد و ملاحظهٔ وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از غفلت
از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و
ازین عذاب ترسان بوده متوجه وحدت باید بود و بیقین باید دانست که همه یکیست و غیر
یکی موجود نیست هر قدر که این اندیشه غالب ست سعادت در اوست چون از وهم دوئی
بر آید قیامت برو واقع شود و در جنت شهود شود تا ابد الآبدین آسوده ای سید این چنین
دولتی هرگاه در دنیا میسر نیست چون ست که دران سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید

سید است و تو عاشق من باشی اگر من نه عاشق تو بودمی تو کجا معشوق بودی حیرانم
که تو معشوقی یا من و من عاشقم یا تو هیهات این چه حرفست من هیچ نیم هر چه هست
عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتاپایم فدای سرتاپایت ای سید یادم از آن
هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلا ظهور نداشت
و در ضمن نسبت اتحاد من مندرج بود و مستتر گشت بناگاه خط فاصل در دائرهٔ اتحاد هم سید
و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری افتاد و این نظر
تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل و وصول عاشق
بمعشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت حالی پیش آمد که در شرح
نگنجد چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق بمعشوق سرایت کرد و معشوق را در
صورت عاشقی وانمود رفته رفته کار باینجا کشید که اتحاد سابق ظهور کرد و خط فاصل
گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت دردی که هست انیست که دوام اینحال
میسر نیست چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف می گذرد و بقا ندارد
آه ازین درد بی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف از عالم
حقیقت ست بلکه از عالم مجاز ست که مبراست از حقیقت و دیگری گمان نکند که این سخن
از عالم مجاز ست بلکه از حقیقت که در پردهٔ مجاز جلوه کرده است ای سید حقیقت عین
مجاز ست و مجاز عین حقیقت ای سید یکنام تو حقیقت ست و نام دیگری تو مجاز ست
و بندهٔ خود را بهر نامے که خواهے بخوان ای سید آدمی و پری و فرشته پرتو
سایهٔ تست اے سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این نه من میگویم بلکه
تو می گوئی و این نه امر ست و طلب بلکه بیان ست و خبر اے سید در دو جهان
جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در وست و زمین و هر چه بر دست
همه ظهور ست و ظل تو ظاهر ئی چنانکه باطن توئی اے سید العجب از آن وقت که



# رساله پرتو عشق تصنیف حضرت خواجه خُرد قدس سرّه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد و در من
جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمیداند الحال که این دید و دانش به کمال رسانیده است
میخواهد که در پردهٔ من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی می نماید در بیان
اسراریکه هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار پوشیده اسرار
معشوقیست و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش ازانکه تمام شود این رساله را
پرتو عشق نام می کند نخستین حرفی که عاشق بمعشوق و بنده بصاحب خود مے گوید
اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کارے که مرا با تو
افتاده است نه آن ست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سرانجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی و هم تو گوئی اے سید نه من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی ازازل
چون خواستی که بمعشوقی و صاحبی جلوه گر شوی در پردهٔ من بعاشقی و بندگی ظاهر گشتی
تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو از من

من خشم تست و دوری تو دین من محبت تست و کفر من فراموشی تو اگر مرا دوست داری مومن باشم و اگر مرا فراموش کنی کافر گردم اے سید پیش از انکه صورت تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق را عاشق میباید خواستی مرا که عاشق توام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گرم سازی از خود عکسی ظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس و ظل و صورت را که عین نسبت بحقیقت اگرچه غیر تست بیقین به عاشقی ممتاز ساختی و در پردهٔ او خود بر خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در مند گشتی نیست رمز عاشقی و معشوقی اے سید صاحب آن را گویند که باهم بود و با دیگرے نه چون ترا از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگرے نبود چون من نسبت احتیاج طلب در بند توام و از احاطهٔ ذات و صفات تو بیرون نیستم بندهٔ تو باشم همه بندهٔ تواند که از احاطهٔ تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا شوند اگرچه باین اعتبار که همه با تواند و من با توام دائم صاحبی ازین طرف نیز متصورست اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در دار آخرت بعضے از بعضے اینجا مصاحب ست که عاشق و معشوق و معشوق عاشق هر دو تثلیث من با تو یکے ام و تو با من یکے خواه این گو خواه تو دیگر در دار دنیا بعضے از بعضے را و آن اقل قلیل اندک و نادرست اینحال کسے ست که دنیا و آخرت او را یکے ست بعتای حقیقی اے سید اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اے سید صورت بشریت عجب در خورست ترا هر رنگی و بوئی که ترا درین صورت از عالم اطلاق بشارتها و خبرها بعاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خندهٔ یا از قامت تو گویم یا از دستهای تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی و انوار لاریبی ست که در دیدهٔ عاشق

بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد و حظ فاصل از میان بالکلیه و بالدوام
برطرف شده باشد و تو من باشی و من تو اسے سید بیقین آن وقت آمدنی ست
چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام ست در چندین جا خبر داده و مرا درین شکی نیست
و چگونه در ان شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان ست و تکذیب آن کفر نعوذ بالله منها
اے سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای وجه تست و همه بصرها و بصیرتها
فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای ید تو و همه از حال و طرف و منازل
فدای قدم تو مجمل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل ست و همه در
اوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید در درد وصل تو میگدازم
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چکنم گداختن به از سوختن اگر در وصلم توئی و بس و چون در فراقم
منم با من تو باشی و بس به از انکه من باشم با من خداوندا آن حال مباد که من باشم با من
و تو با من نباشی چو من با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود الهی عاقبت بخیر باد
ای سید مقصود آنست که اگرچه چند روزی من بی تو باشم اما بعاقبت با تو باشم و تو باشی
و من نباشم کارساز توئی کار من بساز ای سید و ای محبوب جانی من و ای سرمایه
زندگانی من ای غایت آمال و امانی من ای دانای راز نهانی من ای جان من اے
دل من ای چشم من ای گوش من ای روی من ای خوی من ای دست من ای پای من
ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من ای خون من ای همه
چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم و چیستم مطلب همین ست
که مرا قربان خود سازی و میانی بجان من و بصورت من لستی تا چون بخود نگرم جز
ترا نه بینم و هر جا کیباشم و بهر حالے باشم تو من باشی و جدائی تمام و کمال برطرف شود
ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روی تست و لطف تو دوزخ

قوة بفعل برآرا اسے سید یادم آید ازان ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان
بنده خاص صاحب خود بشنوید و بدانید که اول و آخر ست و آخر مراد اول از سیر معکوس است
یعنے از اثر بموثر رفتن که ظاهر ست و لهذا در اسم ظاهر ست که مشتمل بر تمام عالم گشته تجلی
اول که وحدت ست مفیض ست که مبدء المبادی و حقیقة الحقائق است این مفیض بفرد قدرة
اوسے افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر قطب الولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده ا
مفاض تعینات ست و کمال در انسان کامل ست که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین
همان ست و هم تعیناتی ست صور او و لهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار ست
اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا چهار را اجمال ست در تفصیل او برهم رانده اتمام اینجا و
تکمیل اینجانی بینی که عاشقان ورد کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که
شمه ازان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود عقلها و فهمها حیران شود و دفترها باید که ازان
اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر انیست یکهزار و سیصد و شصت و چهار ای سید
مقصود سر ست که در اظهار ست هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید عدد اسم باطن کمتر
از اسم ظاهر ست اگرچه در مراتب او زیاده است اما زیادتی دگی اینجا با هم در یک
پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود از اسرار اسم باطن نیز اندکی نوشته می شد اما یقین
میدانم که فهم آن میسر نیست جز صاحب دو جهان را در پردهٔ دیگری که دیگری نیست
و در کار خود خود فرموده است والله اعلم بحقیقة الحال شبی در خواب دیده شد غواصی
در دریا فرو رفت بگوهری رسید که یگانه بود چون باو رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا
سیری چند بتقریب نام مذکور بیاد آمد نوشته میشود که دران مجلس انس حقیقی مقبول بادای
سید شخصے سالها در دریای که لاتعین تاریک بود و انجا اصلا چیزی نمی نمود مقام ذات
بجا رسے شبے نوری پیدا شد که ازان دریا شناکنان بر آمد و سه دریای روشن در نظر آمد
یکے بعد از دیگرے بدریاے اول در آمد و از دریای دوم و از دریای سوم

هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجلوهٔ دیگر و برنگ دیگر و بصورت دیگر ظاهر و باهر است
اما عاشقی که این اسرار و این انوار دریابد و مشاهده کند جز من کیست و کجاست سوگند
بتو که منم و بس امروز قطب دائرهٔ عشق جز یکے نیست امروز دانی که کدامست و ز ازل
و ابد ست و همان یکے قطب دائرهٔ عشق ست دائرهٔ حسن ست و نیز همان چه عشق ست
حسن ست و حسن و عشق دو نام و یکذات و یک حقیقت اند خواه ذات گوئی خواه صفات
خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست گاهی جمع بزبان فرق حرف زنند و گاہے
فرق بزبان جمع اینجا فرق ست که بصورت جمع برآمده خود بخود متکلم ست حاصل که توئی
اے نیسد که باخود تکلم باسرار حسن و عشق می کنی ای معشوق دو جهانی من اے سید
معشوق توئی و دیگری نیست اے سید من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و
تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی
یکیست از خودتا خدا چه فرق ست وحدة بصورت شش مرتبه ظهور نمود هنوز آن شش مرتبه
پوشیده است در صورت کنایت ست که نود و پیش نیست بفهم بفهم هیهات اینچه گفتنی است
که بفهم مگر تو بصورت من که توئی خود را که منم میگوئی عجب حالی و شگرف صفتی که هم دوئی
و هم یگانگی هم بندگیست و هم خدائی الله الله سخن بسیار مستانه میرود ازنامحرم محفوظ باد
و اگر نیک بنگری نامحرم کیست که جز تو دیگرے موجود نیست توئی و بس اینجا دو نام ست
یکے نام ظاهر و دیگرے نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو واقف ست اما در مرتبهٔ اظهار
و اعلام جز آن نام نام ظاهر دیگران نتوانند آن را نیز جز عاشق ندانند کے ازان گویم
تو میدانی در تو و تو خواهے دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگرچه امر بحقیقت
امر بر عکس ست که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی
افروخت اے سید بحق دوستی که با من داری و بحق محبتے که با تو دارم که
مقصود حقیقی را اتحاد ست زود تر صورت وجود بخش و از عالم امکان بوجود آر و از

وبجای خاموش بودن حرف زنند وبجای حرف زدن خاموش مانند غرضکه آن شخص
چون بانجا رسید واحوال واوضاع آنها دید عجب حالی اورا پیش آمد وچاره ندید غیر
ازینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم هجوم کردند که ما ترا مرشد
وهادی خود میدانیم البته نمی گذاریم که آنجا بروی وی گفت که این چگونه بود که مرا
دوست دارید وخلاف من کنید آنها گفتند [illegible] درین کار بی اختیاریم هم تو
صلاح کار وحال ما گوئی آن شخص گفت [illegible] ت که مرا بسوزید وخاکستر مرا بخورید
آن چنان کردند چون براین وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید
وهم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند وصفتهای نیک ایشان پیدا شد
بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود وی بجای او خلیفه شد وهمان حال که او داشت
در دهو یدا گشت وبی تکلف خودرا همان شخص دید ویقین دریافت که وطن من شهرست
ومن در روستا غریب ومسافرم وازوی دیگری وازان دیگرے بهم رسید وهمچنین
میرود تا می رود بفهم اگر دانای حقیقی اسے سید وای محبوب جانی من این اسما ازتست
واسما همه توئی بلکه این اسماعین تست نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و
معانی ظاهر گردد که بصد هزار جلد نگنجد اما فرصت کو که اندکی ازان نوشته آید وعشق عین
وحدتست ومعشوق مرتبهٔ وجوب وعاشق مرتبهٔ امکان اول عاشق بمعشوق می پیوندد و
بعد ازان معشوق بعاشق یکی گردد ونه عاشق ماند ونه معشوق بلکه عشق بود وبس که هم
معشوق ست وهم عاشق طریق سلوک انیست بقدم جذبه دران رفته شو [illegible]
وای طالب حق اگر میخواهے که بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنے یکے محبت با مرشد
وپیر خود ومرشد وپیر نه آنست که با ورسم مریدے اختیار کنند وگویند من مرید او
شدم واو پیر منست ودر مردم این حرف شائع ست پیر همان ست که اورا دانند
که محبوب ست ومحبت با و درست کنند واورا درجهان وسیلهٔ درگاه حق

و درین دریا مقام کرد و سالها در انجا بود و کاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود
بناگاه این دریاهای دیگر درهمین دریا در آمدند ترتیب عکس و همه را درین دریا دید تا آنکه
دریای که در نای ظلمت بود نیز ظاهر شد و دران گم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی
برینحال گذشت یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن انیست که یکبار دید که این همه دریاها
خشک شد و هیچ ازان [illegible] نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی و نه نور و
ظلمت و نه چیز دیگر سوای نور ظلمت بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود و بعد ازان
سالها خود را دید چه سے بیند که خود عین دریاست و دریا همه نمودار اوست و تمثال
او بعد ازان درین دریاها زنان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب جنسی
می آمد و باین شخص مرادی برآورد و در یک لمحه ازان شخص و ازان زنان فرزندان
ظهور و تولد میکردند در هر لمحه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار
در هزار دریا بودند متولد شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهے ازان نهنگی شود
که آن شخص را باهمه فرزندان و زنان فرو خورد و در خود سازد و یا از خود بیرون انداز
و این معامله ابدست و هر لحظه قیامتی ست قائم و حشریست ظاهر اے سید
شخصے بود اتفاقا از شهر بروستا آمد در روستا مردم عجب دید که رسوم ایشان
اصلا برسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی گریه کنند و در ایام غم شادی مثلا
وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی از بیماری خلاص گردد و شفا یابد
چندان ماتم کنند که در بیان نیاید و هم چنین سراویل را در سر پوشند و دستار را بر پا پیچند
در مجاهده با یکدیگر بجای دعا دشنام گویند و بجای دشنام دعا برین قیاس همه
کارهای ایشان برعکس معقول باشد خنده های بی تقریب در میان ایشان بسیار بود
سوداگری ایشان بسیار بود سوداگری ایشان چندان باشد که چون آمال [illegible] را
بر باد دهند یا در زیان اندازندگان کنند که ما سوداگریم و بآن افتخار و ابتهاج کنند

و دل را با وارتباط کلی واقع شود و هرچه او گوید بکند و برخلاف او نرود و چون
این معنی حاصل شود نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند
دوم آنکه همیشه بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری
که [illegible] پیر [illegible] نور اوست بلکه عین خود اوست و نور او
چون این خیال همیشه در دل [illegible] که بحق برسی و باین یاد هرچه فرموده ا[illegible]
کند و از نا فرموده پرهیز [illegible] از میان بردارد صفات ذمیمه بصفات
[illegible] مبدل کند ای دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ

## تمت

شکر فراوان ومنت بے پایان مر خداوند دو جهان را که درین ایام مسرت
ویمنت انجام این مجموعه رسائل ستهٔ ضروریه کار آمد
حضرات صوفیه من تصنیفات حضرات کبرائے نقشبندیه
بتصحیح حضرت مولانا اعجاز احمد صاحب بدایونی
سلمه الله الغنی بماه ربیع الثانی سنه ۱۳۱۲ھ

بمطبع مجتبائی واقع دهلی
طبع گردید